

**THE BOOK WAS
DRENCHED**

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190150

UNIVERSAL
LIBRARY

اللهم صل على سيدنا محمد بن الوفاء الرحيم وآله ذريته افضل الصلوات
وما ادريك ما الطارق لخبم الثاقب ان كل نفس لما عاينها حاف

مصرعه در سال تاليف

طلوع شمس بين كاخ جاف و سناش

٨٢ هـ الجري

مصرعه در سال طبع

مثنوی بالبال بیان نجم ثاقب طبع شد

٨٤ هـ الجري

مستب رايش نام علم و فنون معقول جناب لوی سيد ابن الله صابو بوب مثنوی
جامع محمد صوری مثنوی جناب مولوی سيدداد علي خان صاحب بهادر و اولادها

بمطبع شيخ علم با تمام مثنوی جبل و قمر الدين خان نور طبع و درخشيد



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالصَّلٰوةِ وَاسْلَامٍ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ

بیت فہرست نام نامی حضراتیکہ برین سالہ عمر ناقب تقریظاً

و قطعاً تاریخ رفتہ فرمودہ ۱۰۵۰ھ

و جمع باکندہ سوانی ہمایون محبات و مہاسبہ تجا، و مقام مبارک شریف

و پیلوری نام و دیگر حضرات سبب تیب ملاحظہ و تحریر فرمائی

ہین حضرات ہست مگر بعض قطعاً تاریخ نبایت تقریظاً



۱ — جناب حضرت شاه امیرالدین صاحب مدظلام محمد

این حضرت راهت در طول دهم مختصر باشد و چنانچه

که از فرزندان و هم صاحب سجاده حضرت مخدوم الملک

قدس سره اعزیز مشهور آفاق اندست سجادگی مقام بیاض

۲ — جناب حضرت شاه محمد علی حبیب صاحب مدظلام

مدظلام صاحب سجاده حضرت بیاض آفاق

این صاحب سجاده جناب حضرت بیاض آفاق

حضرت صاحب سجاده جناب حضرت بیاض آفاق

جناب حضرت صاحب سجاده جناب حضرت بیاض آفاق

مزدبکان و در سجاده کی مقام بیاض آفاق

مدراج مرشد باشند مردمان این زمانه از مبالغه و

رسم معمولی دانند بجز از روی ادب بر من است که چیزی

هستم نویسم *

۳- جناب حضرت مولوی وحی احمد صاحب مدظلهم نواسه

جناب حضرت شاه نعمت اللہ قادری و از نسب آبائی

ہم حضرت ایشان اہل سلسلہ اند حالت تجرید و دیگر

محاسن و حالات قوی حضرت ایشان چنانکہ اہل طاق

را باشد روشن بہت خصوصاً بر اکثر کہان اہل حاجت

و عموماً بر مریدان و مسترشدان کہ بسیاری مزیدان

و مسترشدان درین حلقہ و کلکہ و غیرہ فائز المرام اند

مقام اقامت پچلاواری *

۴- جناب مولوی سید علی اعظم صاحب ابن خلیق و

و با وضع و با اہلیت خاص از دوستداران مصوف
 و کاسب شائخ از علمای نامی صوبہ بہار بہ مقام پہلووار
 ۵۔ جناب مولوی احمد کبیر صاحب فی علم و ذکی الطبع
 و نہایت نیک مزاج و باخلاق نیکو آراستہ و در علم
 صنائع و بدائع گوی سبقت از ناداران این زمانہ بردہ
 کہ تصنیفات جناب ایشان شاہدیت ہیں بہ مقام پہلووار
 ۶۔ جناب حضرت مولانا محمد سعید صاحب مدظلہم نام نہ
 این حضرت درین اضلاع خمسہ و اضلاع بعیدہ باصفا
 محمود مشہورست از روی اجازت و حالت حاصلہ طریقہ
 علم باطن اہم فیض رسان اندر میدان مستشرقان
 را و حضرت ایشان را در مجلس سماع و تحرییر و تفسیر

و حفظ لسان و ملاقات عام و خاص با حسن خلق بطوریکه

با هر گونه محافظت شریعت است همگنان اتفاق دارند که درین

زمانه کمتر کسی را باشد * ————— مقام عظیم آباد محله مغلیه

۷ ————— قطعه تالیف این رساله نجم ثاقب از جناب شاه

محمد یحیی صاحب ابو العلامی مجموع الصفات و جوان صالح اندو

بطرفیه مشایخ مریدان و مترشدان دارند و در حلقه ارباب

قطعات تاریخ گویان این زمانه گویا سالارند * مقام عظیم آباد

۸ — جناب مولوی سید مقرر علی صاحب دوستدار

علم ظاهر و باطن و ذی علم و شاغل و کار از معتنات

روزگار اند طاهر اعمده گماشته گری ایفون مرآت

باطنی ایشان ایشیده است ازینجا است

از درون شوکتش تا لوز برون بگماندوش + انجمن نیاروش

مکتب بود اندر حبهان + مقام پیکر

۹- بارشاد جناب حضرت خانم مولوی حاجی شیخ

ایمیر الحسن صاحب منعمی که صاحب سجاده و ازار باب اجازت

وفیض رسان علم وراثت و مشور عام و خاص و ^{التظیم} وجوب

اند تحریر جناب حاجی مولوی سید رضا حسین صاحب

که از مریدان و مسترشدان و فیض یافتگان خاص

جناب حضرت مدوح اند با تحریر دیگر حضرات منسلک شد

جناب حضرت ایشان را عجز و کسار خستیه ^{مشه}

چنانکه همیشه غالب می باشد شاد است که درین زمانه کسی را

باشد و در ولوله و شوق حضوری مدینه طیبه دو بار مشرف

شده اند اکثر اوقات باز چنان اشک ریز می باشند که

مردمان حاضرین متاثر می شوند و حاجی سید ضیاء حسین صاحب

موصوف را عنایت آبی بزمین همت حضرت مدوح بجای

رسانید که ترک چاه منتصب در عین شباب نموده

در صحبت با برکت جناب حضرت مدوح بر باد و ساکوت

سستیقیم اند + مقام عظیم آباد

۱۰- جناب حضرت: نام اولیم الدین صاحب مجلسی فرزند

ساحب چاه و نام مرتبی عظیم است که عام و خاص هر دو نام است

از ارباب طاقات اند و با وجود و ایشان سلیق و با شمع

و مردان دستمندان را از روی ظاهری و باطنی باید در کمال

می باشند خصال خجسته ظاهری حضرت ایشان

شاهد عادل است بر مراتب علیه باطنی و در صورت که درین
زمانه حکم عنقا دارد و با بیگانه هم یگانه اند جای اقامت بهترین

مقام فتوح

۱۱- جناب مولوی سید امداد علیخان صاحب حسینی

اتقادی المنعمی المهدوی بظاہر بیگانه که عہدہ جو نیز جی دارند

اگر یہ این عہدہ را از جناب ایشان و لوق است از رو

باطن یگانه کہ طریقہ مشائخ از روی اجازت حاصلہ جازت

و بسیاری مردمان از مردمان کوشترشان هستند و محبت

و حفظ وضع مشہور و الیہ از دستار دین اسلام و غیر خواہ

عموم خلایق و بکار عالمی تبار بطور خاص از کتب بدین حالت غیر زورین مانہ

کمتر کسی ابا شد و برین معنی صفت بہت جناب ایشان

و همت جناب ایشان در اجراء علوم که معروفست شایع اول است

طریقت بجز خدمت خلقت است به تسبیح و سجاده و دوشنیت

مقام بهاگل پورید

۱۲- جناب سید حسین صاحب متخاص بسیدی نخبه تصفا

و نهایت ظریف الطبع و بامروت و برالیهیت جناب ایشان

جمله جناب اتفاق است و شاعر و کاتب اند و مقام لمسه

۱۳- جناب مولوی عبد الرحمن صاحب لمسنیری

القادری المنعمی البخاری از مشاهیر علمای ضلع تربت صاحب مذاق

و کاتب و شاعر طریقه مشایخ اند

۱۴- جناب حضرت شاه قیام اصدق صاحب صدیقی

الفخری اچشتی القادری صاحب سجاده علاوه علم ظاهر

بوجه قوت علم باطن در بسیاری مقام مریدان و مستشرقان
 این حضرت حسب استعداد خود با کامیاب اند حضرت ایشان
 بس خلیق اند و مزاج طیبیت متزاج مطابق سنت است
 سخاوت و وجود شعرا را این حضرت و برشتگی و شکستگی
 قلب حضرت ایشان بطور خاص است که اهل تمیز خوبی
 تمیز می کنند که از سلسله چشتیه فیضی خاص رسیده
 و در کلام و ارشاد حضرت ایشان اثریست خاص که کمتر

دیده شد * مقام جموایان

۱۵ جناب حضرت مولوی علی امیر الحق صاحب حساب
 سجادہ جناب حضرت مولانا ظہور الحق صاحب علیہ الرحمۃ
 مشہور عام و خاص ضلّاع صوبہ بہار و ضلّاع دیگر اند نظر بقہ

ارشاد و بیعت حسب وضع مشایخ جاریت و بسیار سی کسان
 از مسترشدان و مریدان کامیاب باند حق نیست که از ابتدا
 سجاوگی بہترین وضع مسند سجاوگی را رونق دادند و قوتی
 خاص دارند و اثر شورش حضرت ایشان بطرز خاصست
 کہ حاضرین را گواز مریدان و مسترشدان نباتد از جامے برو
 نسب آبا ئی حضرت ایشان با حضرت شاه مجیب اللہ
 قادرے علیہ الرحمۃ میرسد مقام اقامت مقام عظیم آباد
 ۱۶۔ جناب مولوی سید محمد بن امدعو بنور الحسن صاحب
 بر علم و استعداد کافی جناب ایشان علمای نامی این دیار
 را اتفاق است جناب ایشان صلاح و تقویٰ از ابتدا
 عالم شباب بانواع صفات نیکو و صلاحیت مزاج دارند

و با عقائد صحیح و درست دوستدار علم تصوف و تصوف اند

عمره منصفی بر اے جناب شان موجب عزت نیست بل

بہر مقام بر ہر عمرہ اعلیٰ کہ باشند از حسن صفات و

لیاقت و عدل جناب ایشان آن عمرہ را عزت مکان

آن علاقہ را باعث فخر است با جملہ درین پیرایہ حالیکہ از بند

از معتدات این زمانہ اند مکان شان مقام شہر گھاٹی

۱۷ جناب حضرت شاہ حسین علی صاحب مدظلہ جناب ایشان

عمو یا نوکری را دوست ندارند کہ مزین قناعت و فقر امتزاج

چنانچہ پیش ازین بخوشی خود ترک عمرہ ڈیوٹی کلکٹری

فرمودہ گر بجزور سے یعنی بار قرض باز برین عمرہ

ڈیوٹی آور ہر مجاہد و حالت اسلامیہ حضرت ایشان رونق

و انوار چهره جناب شان گواه است و از زیارت
حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم

بطوریکه مشرف شده اند عین سعادت ماست که

نعلین حضرت ایشان را با اوب سرور بوسه زده

بر سر و چشمم ختم و با حضرت ایشان محبت

خاص از جان و دل دارم و مرا عهدیست

با جانان که تاجان در بدن دارم و هواداران

کوش را بچو جان خوشین دارم و مقام پیگیری

۱۸- جناب مولوی سید عبدلی صاحب مدرس اول مدرس

عظیم آباد جناب ایشان در علم معقول و منقول

و فن ادب بهره کافی دارند و اشعار در نعت که از

جناب ایشان است بر ولوله و شوق ایمانی که مراد
از محبت است شاهد عادل که سامعین متاثر می شوند
و در این وقت در که بالانوشتم اهل ایمان ^{بیشتر} اند
۱۹ جناب حضرت مولوی شاه آل احمد صاحب مدظله
بن جناب حضرت مولوی شاه محمد امام بن جناب
حضرت شاه نعمت الله قادری و تدریس اسرارها
حضرت ایشان از ابتدای شباب اتفاق سیاحت
باتباع سنت اکثری از حضرات صوفیه که علم علیهم السلام بسیار
علاوه سفر سالهای سابقه حالا بعد بست دو سال
بتحریک خاص از مدینه طیبه که جای جان بجانان پسرین
همان مقام برای حضرت ایشان قرار یافته است بمقام

پہلواری تشریف آورده صرف تا در سن اودن
 کتب حدیث شریف اقامت دارند بحق که حالات
 حضرت ایشان فی الجمله نشان میدهند از حالات
 حضرات اصحات صفة رضی اللہ تعالیٰ عنہم با قطع تعلق
 از یتیمه و التیام و حسن خلق با یتیمه و حال توکل و تجرید و تقویہ
 و خواب خور و محبت خالص با حضرت حق بوسیله
 اتباع سنت بوضعی است کہ اگر کسی از غیر دین ہم که عقلش
 سلیم باشد بتمامه آقف شود بی اختیار و بی ساخته بزبانش آید
 کہ دین اسلام حق است بجز در دین اسلام اینتمه حالات
 کجا فقط و بعضی از حالات خاص حضرت ایشان دلیل
 صریح است کہ برگزیده اند و آن حالات بعضی از حضرات

اهل دل که از پهلوانی میچگونه علاقه ندارند و از این طریق
 واقف شده باینکه فرموده اند از ان نمی نویسم
 که افشای آن خلاف مرضی حضرت ایشان
 خواهد بود زسب سعادت و نصیب باست که اندکی
 بعد از حضرت ایشان پرداختم و تقرظ و دعای خیر
 حضرت ایشان که در آخر است لیل است بزخانه
 باخیر الرحمن رب العالمین و الصلوة والسلام
 علی جمیعہ الکریم و آلہ الکریم و صحبہ العظیم

صلی اللہ علیک یا حبیب اللہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَالصَّلٰوةِ وَالسَّلَامِ عَلٰی رَسُوْلِہِ الْکَرِیْمِ
 وَالْاَکْبَرِیْمِ وَاصْحَابِہِ الْعَظِیْمِ کِیے از صدقائے ہون
 وجہ تالیف این سالہ بخوبی ہے واندکہ شملہ از ان در
 خطبہ نوشتہ ام خلاصہ اینکہ از ابتدا ہی تحریر آئی کہ
 باتمام رسانم بقت در فہم وحوصلہ در خاطر خود دم خلوص
 می یافتم مگر بعدہ وقتاً فوقتاً بوجہ ستائش اکثر
 مردمان خصوصاً باعث ستودن حضرات مانہ ما کہ بہر آئینہ
 ہنگامان ابر حضرات مدوحین بہرگونہ اعتقاد و اعتماد
 و وثوق است سرورے خاص در خاطر دیدم کہ نوبت بفرغ

رسید یعنی مسرت از کجاست اگر از نیت که خدای کریم
 دلمهای بندگان خود را از مولف خوش فرمود که بدعا
 خیر یاد فرموده این کتاب باعث نفع عام و خاص شود
 فرموده اند الحمد لله ثم الحمد لله و اگر این سرور از راه
 نفسانیت است که نفس و شیطان و شمنی بوضع دارد
 که قسم آن دشوار بجانک اللهم اغفر لى انیت
 التواب الرحیم پس خدا کے کریم از ما در گذرد عفو فرماید بجز حال
 سرور خاطر و دعاے خیر این حضرات که بحق خودم با
 انواع خیر و برکات دارین است یقینی شفیع و حاجے است
 و از اینجا که محض در مانده و و امانده ام منے بالیت که
 بتالیف کدم رساله گو ششم و طریق مناظره که راه بلا و

سریع التاثير است اختيار كنم چنانچه در انواع آرام خاطر
 بطوريكه هرج راه يافت وايد ابروداشت دل داند و ما
 دل الغرض بتوفيق اطمن بقصد حضرت جديبه صلي الله عليه
 وآله وسلم اينده از تحرير تقيه و سريره و مناظره و غيره يكقلم
 دست برداشتم و اينوقت توبه نضوح ساختم و اينمغني را از ان
 تحريرت كنم كه اگر چه و اى توبه نيكه نباشد با عت
 شهرت توبه شرم دهنم كند و كرد توبه شكستى نگردم در ان
 قسمه واقع كه كاهيكه واجب باشد از خداوند تعالى است
 كه از دل كاره باشم ليكن اه مناظره و غيره هرگز نرم كه
 اکنون راه سلامت براي اين امانده همين است و بس حالا
 خدمات مبارك جناب ناظرين اين كتاب از مؤلف

التماس بجزئیست کہ جنس و حضرت کی کہ این کتاب حسن قبول یافت
 و خواہد یافت بخش عنایت اوست نعم نوالہ و مولف را در میان
 نہ بیند کہ اصل اعتبار این حضرات راست است اینست نقول
 از تقریفات حضرات منظم و قطعات تاریخ تالیف نسبت
 این کتاب سب ترتیب ملاحظہ و تحریر فرماید این حضرات
 سوای جناب حضرت صاحب سجادہ حضرت مخدوم
 قاسم سرہ العزیز و جناب حضرت صاحب سجادہ *

مقام پچھلو ارے شریف

انقل بحری جناب حضرت شاہ امیر الدین صنا

د نظام سجادہ نشین حضرت مخدوم الملک قدس سرہ العزیز

مقام بہار شریف *

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مولوی صاحب حب ارشاد و ہدایت و کاشف ظلمات دہانت
 دام فیوضاتہ از اسیر لدین فرو سے سے پیران سلام سنون مکشون
 خاطر باد کہ نسیمہ نجم ناقب تالیف خود را بحکم ظنون المؤمنین خیر انزو
 این بے مضاعت فرستادہ اند ہر چند انجمن استعدا
 ندارم کہ بزرگان طریقت علوم دین استصواب جویند
 ناما بی نظر مثال منجہ مذکور اتمام کمال معائنہ کردم و بان لذت
 باطنی یافتم بیشتر فحشا کہ بزبان صدق از رجال تحریر
 فرمودہ اند و اجوبہ سوالات مراد بق کتب و سنت بدین
 و نقلہ بجا شدہ اند پیر فتنی بہت و احمق کہ بر اے
 اہل سنت گمان اہ ضلالہت برین زمان چراغ ہدایتی است

کہ اگر شب تار تک عقول و ادہام باطلہ خود بفرغ آن راہ
 روند در ہاویہ خسران و نکال نیتند و فی الواقع کہ طبع اسین
 بمشایب جاری نمودن منبایع فیضی است کہ کس بس زلال
 لطائفش کام جان شیرین کردہ از دریائے تانگامی گمراہی
 بسا حل نجات رسند او قعالے بدرجہ اجابت سنانہ
 و مقبول خاطر خواص معوام گرداناد و مولف اجزای نیمہ

بخشاد بالبنی و آلہ الامجاد
 ولی خداوند

۲ نقل تحریر جناب حضرت شاہ محمد علی صاحب صاحب

بظلمہ مرشدے صاحب سجادہ حضرت مولانا سید

محمد وارث رسول نما صلعم قدس سرہ اعتریفہ *

مقام پھلواری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله على ان جعلني من امة محمد صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم

والصلوة والسلام على سيد الانبياء وعلى آله واصحابه

نجوم الاهتداء اما بعد مي گويد محمد علي حبيب پهلوار و

اتحق کم این ساله شريفه و صحيفه لطيفه اسم باسمه است

يعني نجسم ثاقب و جسم شيطان کلي ذلت ابادي از با

غوايت نور راه هدايت اين صفت باينه صفت هر قوم

توان کرد بلکه حقيقت صفت مصنف را قسم است

که خداي تعالی قدم صدق و ودل باصفا داده

که چنين مضامين هدايت آيينه زودوق و شوق

دين و طريقت انگيز از باطن صافى بظاهريان و از زبان

بنوک قلم آمد اللہ تعالیٰ ناظرانِ مستفید و مستفیض گرداناد

بجرتہ النبی محمد و آلہ و صحبہ الامجاد علیہم السلام
محرر مخطوطاً

محمد علی جدیب

محمد علی جدیب ری عفا اللہ عنہ

الی ابد الآباد

۳

نقل تحریر و قطعاً تاریخ از جناب حضرت مولوے

وصی احمد صاحب ظلم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حَامِدًا وَ مُسْتَعِیْنًا وَ مُصَلِّيًا وَ مُسَلِّمًا

جناب میر نجم الدین صنا

ورقہ علی علی المناصب

وریاہ بنفحات المشارب

واعنایہ واعطایہ المطالب

معلی سید و الامناقب

اطال عمرہ اللہ تعالیٰ

واسقاه کو و سانی المحبۃ

واعفاه و اکنافہ و اجزاه

| | |
|---------------------------------------|----------------------------|
| وكان احب في المبالغ | وغمي قلبه عما سوا الله |
| وسر في نيل الماد | وراح الروح في المحبوب |
| وافشار في المشارق المغاز | فدم نجم نجم الدين ضيار |
| لما اهتم تحقيق المذاهب | بخراه الله في الدارين خيرا |
| به ترتيب لائل در مذاهب | بحكم امر حق كرويد مامور |
| بامداد على شير غالب | سويدي شد در گاه رسالت |
| شدند ارکان دين سويش مخا ^{طب} | ازان و با هم عون عنایت |
| باجرش حق و حسن الحوائ ^{قب} | که سعی ابرق شکور بادا |
| به تدوين کتابه رای صنایع | لوجه الله نموده صرف بهمت |
| شده ماجور تا يند مذاهب | کفاه الله ز عالی هسته با |
| به ترتيب خوش و سلوب صنایع | بجهد الله کتابی شد مرتب |

برای رفع ظلمات ضلالت

بساط روشن لائیل جمع فرمود

برین عمومی دلیل روشنم

وصی آورد در لب نکته خوش

الا گویا بود زیبا که از لب
۱۲۴

بلی بر حسن آن محبوب دلها

از آن سانش بل مرغوب آمد
۱۲۴

وصی گفت از میان تمام تاریخ

ازین پس نکته گویم تو بشنو

جنات بتطاب و تلسه دین

کمال ظاہر و باطن بنداش

پی جسم شیاطین کو از لب

کز وظلمات کفری گشت غایب

که شد روشن بنام نجم ثواب

نه نسخه بلکه روشن نجم ثواب

بر آید سال روشن نجم ثواب
۱۲۴

شدند از باب نیش جلد طالب

که در مغرب و دلها است

نجم دین کتاب نجم ثواب
۱۲۴

که در تقریظ این از دمسکتاب

معالم شریک عالمی ثواب

صفایش اشارت کی محاسب

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| مجان را دستگیری در مصفا | مجیب دعوت بهر مستمیر |
| ولی نعمت آبا و ناسب | باوصاف محمد جوهر فرد |
| بگماهش پاک ساز بهر عائب | صفائی بخش دله صاحبی |
| که باشد مرشد جمله طوالب | نه تنها مرشد ما و مصنف |
| گشایم لب بنا هم غیر غالب | چو آرم بزبان نام همیشه |
| و اعلاه علی اعلی المراتب | حماه الله فیاضاً علی الخلق |
| الی قصی المشارق و المغرب | و مظله العالی و دمام |
| بدین نین خطابش شد مجرب | بیک دین رساله را پسندید |
| بود در جم از پی شیطان کذب | که بهر تنفیضان عین نور است |
| وصی حبه در سال مناسب | بدین تقریب تقریظ مبارک |
| نباشد تا که نبی حسن ان سحاب | ولی هم حساب ل بر کن |

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| بگویم شیاطین کواذب ۱۲ ۸۴ | چوبی حس میشود از رحمت شیطان |
| تخریب حس ۴۸ حساب ۱۲ ص | |

کتاب
فقیر و صیحه احمد

۴ نقل از خط جناب مولوی سید اعظم صاحب مدد

قبله و کعبه طهریه و نطفه العالی

بعد تسلیمات و تحیات و آرزوی ملازمت با برکت و افاوت

عرض است بشرف صدور فتنه نامه رساله پنجم ثاقب

مغز شام عجیب و غریب تحریر فیض تخمیر باتنویز و دلپذیر

شده است و الله بانکه عجیب مزه و لطف در کتب مشایخ آن

بعبارت تقریرات معقولان قبله و تائیدات ایزدی با جناب

برداشتم و شکر و ثنای خدای کریم بجا آوردم و بیشتر مقام

که طبیعت خوش محفل ظاهر شود استم که برایش آن شکر و ستاین
 نویسم مگر خلاف ادب نسبت صبر کردم حسن احوال و اقوال
 و حکام اخلاق و محبت اطاعت حضرت محمد مصطفی صلی الله
 علیه و آله و سلم و از آن سبب وزارت دین همیشه روز
 این روز باد و اسلام

قطعه تالیف از جناب مولی احمد کبیر صفا مد ظله

شکر که زین فلک کس حنین بد شنید
 که زبهره شترین دافند جان خیزد
 که راه راه گوشت ای عرش سید
 که گشت سنبله بن قفل عقل کبیر
 بانبساط جوارش بشکل گل خنید

به دینی که سوسه بچشم ترا شد
 پیرین محاسن آن فرخندم درین
 عروج مرتبه آن نگار بچشم تو بل
 فصیح نسجه منزلت کار بلیغ
 که کوی بود دانش غنچه زری علمی

جواب مسئله های سوال در بیان

جواب بیان که ز برهان عقلی و نقلی

دران ورق چونما جواب است

ازان جواب چون شکست

موفیق که هزار آفرین بنا شد

دلچرا نبود نفع بخش تا نیش

شعارا و که به شرع محمدی مخلو

پدل شدند مدد عناصرش

خوشا کتاب که طبع لایع عالم شد

جناب شاه محمد علی چه کیه

پسند کرد کتا پیش جناب مرشد ما

چنان نوشت که منسج کشتید

بچند مرتبه شد قانع سوال

ز خوف اظهار کماک رخ سلوک

طبیعت بل میرا نشانش تر

نوشت اجوبه به عوم خاص مفید

که هست جامی او مالک کلام

شعور نیز به شوق محمد است

کیا دست سید محمد چهار بار شد

قیل خاطر ذی سلم با عمل کردید

بعلم فلان و با بلن درین زمان

ز راه فصاحت عدل و کم کلمه طفت

جناب مولوی وسیدم علی اعظم

که اسم اعظم او نفع دو جهان بخشید

بصرف و نحو و هوال و سبب توفیق

جزا کسی نشیندیم و هم زمان ندید

قبول خاطر او نیز گشت آن مجموع

شکی نماند که صاف آن ز قطع برید

چو صیفت و صفت کتابش گنج حیرت

دلش بی تالیف آن کتاب دید

اراده کرد که مصوری معنوی تاریخ

عیان مصرعی کرد و لبان دو عید

اشاره رفت ز لکیم که نیست حاجت

هزار و دو صد و هشتاد و چهار یادید

۸۳ ۱۲ ۵۱۴

۱۲ ۱۴

۱۲ ۱۴

نقل از خط جناب حضرت مولانا محمد سعید ضامن ظلم

بسم الله الرحمن الرحيم والصلاة والسلام على رسوله الكريم

محمد سعيد عفی عنه و حضرت بابرکت اخی الاظم

مخدوم مکرم مورد فیوض سبحانی مهبط الطاف رحمانی لازال

کاسمه بنمایندی به و نور الیقینی پس از اسلام علیکم ورحمة الله

و بركاته معروض آنکه رساله نجم ثاقب از اول تا آخر دیدیم
 و خدا شاهد حالست که مستفید و خوشوقت گردیدیم و اکثر مقامات
 اقریری و پسند گیر کرده اند و جوابهای سوالات را موافق
 عقل مطابق شریعت از کتب طریقت آورده آنرا با مشله
 واضح فرموده این سال نه تنها اهل زمین را نافع است بلکه اکثر
 ساکنان طریق و متصوفه را کار آمدنی است جز اکرم الله خیر انجمن
 البته طبع این سال بسیار موجب منفعت است هر حومه است
 دخل و تصرف در آن حاجت نبود فقط امثالاً لامر یک جا
 محو و اثبات و یک جا یک فقره بدر کرده هم ختم است
 و کلم باخیر والسلام

قطعه تالیف ساله نجم ثاقب از جناب محمد یحیی صاحب نظر

کتابیست یا خود از ام الكتاب

کہ ہر یک جو بہت عین صواب

ز مولے قوالے بیاید ثواب

عجب کار کردن محسن جناب

ر روح جناب برالت آج

نویسد جواب بلا کتاب

علی و لعلی ربو تر آ

چنین اجوبہ بچھو در خود شاب

باتقان و ایقان صد آج تاب

وہد نفع بیشک بہر شیخ و شاب

شوند اہل عقل و خرد فیضیاب

ولا نجم شاقب عجب نسخہ است

سوالات بنگر جوابات میں

مجیب مولف ز تالیف آن

جوابات عقولے نقلی نوشت

مؤید بتالیف این نسخہ شد

وگرنہ چه یارای کس کا بچین

ہم از روح مولای مہنگ کلکشا

شدہ ستفیض و رقم ساختہ

پی ہر سوالی ہو لبے نوشت

منہل شکو کہ بہت اے رب فیہ

کتابیست کردینش بالیقین

| | |
|---------------------------------|----------------------------|
| نخرد پرور استا و گردون کباب | پسندید بسیار سے آن نسخه را |
| بر و نشت صنفش نه حساب | محمد سعید اسم والائی |
| بود ذات استا و من آن قباب | محمد اہل علم اند نجم الحسن |
| از ان قلزم قطره چون حساب | بود علم او قلزم بیکران |
| بجوہست این نسخه لاجواب ۱۲۸۳ھ | پسند اگر سال تالیف آن |

دیگر

| | |
|------------------------------|------------------------|
| یاران بویم بکہ مشتاق | دیدیم کتاب نجم شاق |
| سجان اکت آدہ طاق | این نسخه نجوبے و لطافت |
| سارخیش نفع بخش آفاق ۱۲۸۳ھ | گفتیم صحیح و درست یحیی |

نقل خط جناب مولوی سید قمر علی صاحب مدظلہ

قبلہ و کعبہ و جہانم مدظلہ العالی

تحیة تسلیم با بنابران مراتب تعظیم و تکریم بجا آورده بعض
 مدعا یزد که کتاب نجم ثاقب چون نام نامی اسم گرامی
 خود بر سائر تحقیق و تدقیق سرگرم و خشنودی و تابانی است
 بذریعہ والا نامه عطا وقت الگین ورود مسعود فرموده سرمایه
 فخر و مباحات باین ذرہ بے مقدار از زلفی داشت
 سبحان اللہ عجیب کتابی و طرفه نسخه پیرایه ظهور در بر کرده
 که سخن جزر اندازه تعریف و توصیف آن با همه وسعت کوتاهی
 میکند بنجد که عجیب تحقیقات اینقه و تقریرات شریقه در آن
 زیب رقم پذیرفته که اسلامیان را کشف اسرار حقیقت
 می نماید و ملاحظه و زنادیق را القلاع ماده فاسده توهمات
 بپوش و شبهات لایه معنی نموده هدایت بصراط مستقیم نماید

والله ثم بالله که نه از راه غلو و اغراق است بل نفس الامری
 گذارش مینماید که چه اسمائی رنگین و بیانی پویشین جامع و جویات
 عقلی و حاوی روایات نقلی درین کتاب مستطاب انجراج
 یافته است که هم پابستگان سلاسل عقلیات را دوا می
 شنائی و هم ارباب قلوب آئینه و اصحاب نفوس قدسیه را
 محنتی است کافی بتزئیب مقدمات و دلائل این کتاب که
 چندین محنت بکار برده اند ظاهراً است که غیر از نفع خلایق و تدبیر
 خاص و عام دیگر چه منوی خاطر بوده باشد فخر اکرم الله فی الدار
 خیرا و متع الله العالمین بطول بقائکم و بمطالبتہ هذا الکتاب
 المستطاب این قلیل البضاعت فقہ الاستعداد این نسخه
 متبرکه است تا سر مکرر دیده و بجمال غور و دقت نظر معائنہ کرده

حسن معانی و خوب بی الفاظ و تیرتیب مقدمات و وثاقت

را مثل یک خوب مرغوب بنظر آید و مجال آن نیافت که چیزی

آمر فریاده نماید حضرت مولانا مولوی ارا و تعلی خاوند صاحب هم

با این نظر فرمودند و پس خوشنود شدند و انطباق آن هر قدر

جمله است که بجا رود باعث تربیت خاطر ناظرین خواهد بود

بیاورد حداد ب فقط نیازنامه کمترین یا قر علی

قطعه تالیف ساله تخم ناقب از جناب مولوی سید علی رضا مد

که مشهور جهان علم و زهد پارسی شد

براه معرفت مخصوص بهر شیوه ای شد

شکست گنگدین اوست میا

کوشش کجیان اخلاص هم جوی شد

چو آن قشور الانبیا کابل

چو گویم از علو تبه ذات صفات او

نام از چون نام خویش بخم برودین

کوشش کجیان اخلاص هم جوی شد

| | |
|---|-----------------------------------|
| عروج کاینجا ایسیرت فرمائی شد | زبون و حال او شد از ادراک بالاتر |
| درا و عالمی از قبل در حاجت عالمی شد | ز چون بخشش و جهان و انعام عمیم او |
| موفق از و صدق از ناکجی از شد | بخریر جواب اعتراض فلیسوفانه |
| که از فیض سوره اش صفا کاند خدائی شد | تعالی الله چه رنگین سخن نبوت کلک |
| که در بزم تماشا بر سر بیخ کجائی شد | ز شوخی و حرمت او بود مشهور طنانا |
| ببازار حجاب که سه متاع در نمانی شد | بجنب جنس تحقیق خرد کیشان عالم را |
| ظلال شمسین کاجاباج بر نمانی شد | منو دم فکر آراختن سر و زان کپوش |
| ۱۲۸۶ هجری | |
| ۹ نقل خط جناب مولوی سید رضا حسین صاحب از فیض بانگینان | |
| خاص جناب حضرت حافظ مولوی شاه سید محسن حسنا | |
| منعم صاحب سجاد و مظلوم کیلوجب حکم جناب حضرت | |
| حافظ صاحب مدح رقم فرمودند | |

این هیچ چیز خود چه کس باشد که زبان عجز تو امان را بختش
 برکشاید که مستند ظاهر آن از او کف فهم مایش از
 پیش است تا بکنه و کائناتش چه رسد الا با همه نارسائی های ^{استند}
 خود بخود از بسراپای این از روی چید که این صحیفه ^{ست}
 به عیبت هر چه تمام تر حال الطبع پوشد که بجا بخت از
 معتقدان بر داره به عقده ان را بدایت افزایش داده حد تسلیم
 نقل ^{۱۰} محترمانه جناب حضرت شیخ ^{۱۰} عیسیٰ سلم الدین صفا و قبله
 نامم الفاضل علی بن محمد الدین نجفی فردوسی این تالیف لطیف تمام
 تردید و تردید بخشش گردید بجهت و نهای آن برناشنا سے خود
 زبان کثوف از مرتبه اش افکن دست همین بس که فائده بقت
 خود گرفت که چه بگویند از ان گزیر نیست که خصوصاً متوسلاً

باید که این را بدل و جان قبله با خضر خود نمایند و بدانشند که

درین وقت ظلمت ضلالت عالم را پوشیده است پس

بلنچه فردوس
سید عالم الدین

به ازان نوری از هدایت نیست

نقل تحریر جناب مولوی سید اعلیٰ حسن علی صاحب

۱۱

الحمد لله علی ما نعتی ثم الحمد لله علی ما بقی و الصلوٰة علی حبی و صبیته

خیر الوری سیدنا و مولانا محمد بن المصطفیٰ و آل المحبتی اهل التقی اما بعد

نهفت عباد الله القوی سید امداد علی الحسنی الحسینی القادر

المنعمی المهدوی در خدمت بینندگان این وجیزه شریفه متبرکه که خزینه

التماس دارد که برای خدا از موطا العین رساله سرسری نگذرد بلکه

بامعان نظر خوب غور فرمایند که قائل این مقوله لطیفه چه چیز با
گفته

و چه در باسفته و چه قدر حقوق اخوت اسلامیه مسلمانان مودک

ساخته و چپمت در شتر اطمحبت ایمانیه با کافه اهل ایمان
 بجا آورده چه نکته های سنگین است برای تکمیل اهل تلون با کاف
 زندگانی جاودانی خود گذاشته است و چه فقره های نصائح
 و نشیمن که برای ایقناظ مدبوشان خوب غفلت دین مجزه
 شریفه مندرج ساخته فخره الله خیر انجز ارجح فضل الانبیاء
 و سید الاولیاء علیها الصلوٰة و السلام سید اعلیٰ آسمانی المنعمی المهدی و

بسم الله الرحمن الرحیم

نحوه و نصیحتی علیه رسوله الکریم

مثنوی از میر حسین حسینی

در وی ز عشق حسن آتوشد و نوازنا

آستی تو از ازل صنما کار سازنا

ذکورا اولین شد و مشهور آتجربین

نور جمال بتت زهر نور اولین

عالم تمام کلمه عشق تو بر زبان
ایمان عبارتست عشق جمال تو
قرآن تمام وصف جمال تو آمده
نادان شد معشوق در خردخانه تو ام
عشق تو چون امیر سل سوگوار شد
آن الدین که یک تری و خوشتر از ناز بود
وان دو کوی همش درین بهترین
وان سیو که جامع آیات صفت
وان چارین که با علی هم پیوست
مشکلکشای خلق و نه سخت الافر
هر مسم نه جز او نیکان عشق

گردان معشوق روی از مهر آسمان
ایمان اشاقست خوف جمال تو
حرفه صد مبر از کمال تو آید
همشیا تیر شمشیر که یوانه تو
دل لعل غلامی هر جای ایزت
صدیق با وفادتر از بار خار بود
یعنی عمر شجاع و شبیر ممشق
عفتان که صفت تو بهتر تا بنده
تا شیر و آفتاب نجوم بنفیسیت
شیر خدای و قورت بازوی
عقده کشای سلسله نیکان عشق

عیسی صفت هزار غلامان و گمش
 بار کجا توان کرد و صفش کنم عیان
 لیکن بچشم لطف اگر یک نگاه کند
 صلوة اعلیٰ محمد و برآل و یار
 حالا بیان مقصد دل سید بکن
 شرح محبت سیمین راه اهل این
 خفت اینک حق نه جز این دیگر
 تزیینت اگر جهان هست اعتبار
 یعنی که بعد فسخ کتبهای دیگران
 ایمانست برنجیبر و اسلام اگر ترا
 انکار از شرعیت و اقرار مسلمه

صدمه و گشت نمره بیگانه بپوش
 ما خاک کوی اویم و او مهر آسمان
 دانم که ای کوچ ما است کت
 بر جمله اهل بیت و بنامک راه
 آنرا که گمراه است نخل سید بکن
 آنکس که رو بتافت از و شد باین
 آنکس که حق نجست بغفلت سرست
 بی شبهه قول سیدیم هست پاید
 نازل شده است مصحف ناطق ز آسمان
 لاریب حکم شرع بجا آوری سزا
 در فهم کس نماید و چونی تیر آس

اکنون این زمانه که قرب مییافت

خطرات نفس بجای نام حاصل

نویست عقل تا بناید ره صواب

سوی نسبت نشانه بان همی برد

بگردد و الهامی سفینه چندی

یا حق نوشته است جوهرش لطیف تر

یگان دیدار بر لفظ تازه شد

ماشک که خجسته با قبا بنده پیش از آن

تا کمال ابله و حق نوشته بجان شد

غیبتش عیادت رده درین یقین کند

است کمال اوله که نوشت این جواب با

دین سهوای نفس خست بست و شست

آخر شد آن بگردن ل بسکه و عقل

تلبیس نفس را بهدم میدهد جواب

چون شمع تا به محض جانان همی برد

ذکرش کم رفته است بجز چند چند

کز بوی گل خوش است بلبغی نظیف تر

بر روی ل معنی سنجیده غایب شد

قلش کم است طوالب باینده پیش از آن

اربابین بشهر کرا از مخان برند

عشق محمدی همه تن دلشین کند

رونق بتازگی شده خیر و ثواب با

| | |
|----------------------------------|--------------------------------|
| از دولت جوابت النعم والسلام | عفو ظماند خلق زگر ای تمام |
| ای سید خیرت گشته بینوا | شد ختم دعا بدعا دست کبشا |
| باشد نه جز بسایه لطف پناه من | یار ب لفضل خویش کن عفو گناه من |
| جز فضل لطیف تو نبوده است و بودا | یار ب حال کرده آخر نمودا |
| جز فضل و رحمت تو سبیل بنیاده است | سز تا بپاگناهم و حد گناه نیست |
| یکمشت خاک مست و امین تا رو بودا | از رحمت تو جمله شود و وجودا |
| وز لطف خاص سوخ می دم و بر آه کن | جرم پیش روی سیه چو ما کن |
| هستم ز کله گوی محمد توی گواه | ما مستحق حرمت تو بودم ام اله |
| گردان بوقت نزع تو با نیر خاسته | بچه سید خود و اولاد قاطبه |
| بیرون چو بوی گل شو از هم دور | جانم بنام تو و بنام حبیب تو |
| زیر لو ای رحمت مرسل بود قیام | نظاره جمال تو باشد در ادم |

این جلگی که سیدی خسته جان تو

آه و فغان نوشت ز دلستان نوشت

فیضی است از جمال حبیب زمانه

آن نائب سول خدا را یگانه

مار است دستگیر و عالم فدائی

جانم مدم خاکه کفش پایی او

برود و ستانش حیرت پروردگار

بر باد دشمنش هر چه چون غبار

نقل تخریر جناب مولوی سید عبد الرحمن ضابطه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نعماء الصلوة على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه الذين

هم كانوا سادات همنيا، اما بعد فقد ابد المنان عبد الرحمن

المينيرى القادري المنتمى النجارى اين ساله را وید سر مه

بصيرت بديه دل كشد و مبطال اش مردم دیده راحله نو

و شایند و قالمش را بیکل نورانیان گردانید هر نقطه اش

ابحشتی القادر می بدله

باسم مصدق العلی العظیم و بجمده

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله

بکرمه و موافقه مستحقه فمنه لا اله الا الله بالصلوٰة والسلام لمحده

و مننا بامر و علیه و علی آله و بعد بقول العبد الراجی الی مغفرة

رأه الخوف الی قیام صدق صادق الفخری ابحشتی القادر

صانه الله تعالی عن الهموم و الغموم من غیره که کتاب نجم ثناء

که تصنیف از دار پنهانی و اسرار نوش ربانی بی جوش سراپا

جوش و بی خروش سراپا خروش یعنی مجبی منشی سید نجم الدین

است و حسن اندیش باید گفت و صف سراپا مطالعه کردم کلماتش

از نور و روشن یوسن بالله سید قلبه منور برآمده و الفاش از

اسرار و عالم الانسان مالم یسلم تقد در آمده گویا زب
 دوش بدین ترغم گویا بیت در پس آئینه طوطی صفت هم دشمن
 آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم و لسان حالش
 بدین نغمه عارفانه و عاشقانه زغمه سخن با نوازیت

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| دل در ره عشق و نپوید بکنند | جان لذت وصل او بخویند |
| آندم که در آئین بتابد خورشید | آینه انا الشمس نگویید چکن |

الحق که دین در دین را سزاوار عشق و محبت است
 رفیق دیار بر آمده در لباس دنیا از اهل دین دیار با چشم
 سر آمد نیتش بخیر و خیرش بغیر در تزیید باد و دل دیده اش
 بیاد و تقای خداوندی در نیجا و در انجا شاد خدا کند
 که هست نیان ازین تحریر چستی بود و چپش بنان را

ازین تقریر در نیت و عمل درستی چنین بود و چه را نبود که بنده
 از سنده نخواهند بود و بود و بود و هر که هر چه بصفت بندگی
 از خداوند خواست و خواست و شد و شود این کتاب اگر طبع
 طبع پوشد طبیعت خوان این زیور عمل آری است که کند نگاران
 فقط تنبیه و تهدید است بلکه هر روان سلوک را از قوت و
 قوت پیراسته سازد الحق این از حق است که والذین
 جاهدوا فینا لنهتدینهم سبلنا مصنف این از ان کسان است
 و چه را نبود که محب و محبوب حق پرستان در این لان است
 هر که دین در دین خواهد باید که این کتاب نجم الدین ارد
 که برای خواندین داران نجم ثاقب است و برای
 طاعنان و هوای پرستان شهاب ثاقب فاعلم الله

اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً التوفيق لله وفضل على رسول

وسيد ونبى محمد المصطفى وعلی اله و صحبه فهم شمس المنيرة

و نجوم السماء و سلم تسليمك كثير الكثير التصديقه

نقل از خط جناب شاه علی امیر الحق صاحب

بسم الله الرحمن الرحيم

حامداً و صلياً و مسلماً

منشی صاحب مصدق و کرم مخزن عنایت اتم مد الظافکم

سلام مسنون و برکات مشحون از فقیر علی امیر الحق عفی عنه

و عن اسلاف پذیر اباد مکتوب عنایت آمود سه رساله

نجم ثاقب که در حقیقت اسم با سمنی است بمعیت مجبی

خواجہ مقبول علی صاحب رسیده شکوم ساخت و شیدا

لقاهی را در الکر و انبیا الله تعالی باین یاد فرماید
 در ایشان دیگرگاه سلامت در دورترین ترقیات
 درجات عطا فرماید حرفاً و لفظاً لفظاً دیده است
 و خنلی برده شستم واه واه عجب سالمه است فی ریاتی هذا
 مردمان ملت و دین را خارج از عقل شمرده موافق عقل
 خود دین تراشیده و تراشیده اختیار نمودند و در
 ذوی العقول شمرده انواع قبیل قال دارند سبحان الله
 در یک آن و احد حال عقل خود غور و ملاحظه نمیف یابند
 که چه نوری تغییر می یابد بقیقه در فهم لا یعیت لون اندلاستو
 اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفایزین
 و انزلنا هذا القرآن علی جبل الرئیة خاشعاً متصدعاً

من حیثیة اللہ و تلک الامثال نضر بہا الناس اعلمہم
 تیفکرون گواہ بر آن است پس جو ابہای چنین بد مذہب
 کہ درین رسالہ از قام فرمودہ اند خوب ندان شکن است
 و ہادی است او راست را خداوند کردیم جزا می
 و درجہ عالی در حبت عطا فرماید کہ شمرہ این سالہ است

فقط زیادہ و اسلام

نقل از خط جناب مولوی نعم الرحمن صاحب کتب با فرد تقریر سید

قبلہ و کعبہ خط اللہ العالی

تسلیم عرض میکنند دی کتاب نجم ثاقب از معانیہ
 حضرت اخ اعظم مولوی سید حسین علی صاحب قبلہ
 فارغ گشتہ ترسیل شد امروز سطر چندہ

خود هر را که نکاشته ام بجنو میگذرانم بخدا که لطف فی الله
تجسم بر کرده نه برای اظهار شخص این جرات
و سود ادب معاف باد زیاد حد ادب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الغزير العلي اعيلم

الحمد لله المتهجين والشاهوة على سيد المرسلين وآله وصحبه
البراهدين المهديين وناجيهن الى يوم الدين بعد و اعلم
و بالسلامة من اين صحيفه ايست به ايت شجون الكتاب
دمايد رسون و جزيه ايست نصيحت مضمون يوم للمسلمين
نجم للمستدين دوده كبرش كحل اجواهر ديده بصيرت
سواد ددانش همزه ريزه بگوي ضلالت ايره فخرش

داترا سلام هر کلمه اش جمله علم کلام عبارتست و صیح
 مضمونش صحیح سوالش انتخاب جوابش لاجواب
 بر این عقلیه اش قاطع حجت های بلحاده دلائل نقلیه اش
 مشید مبانی عقاید موحدانه حرز بارزوی عقول سلیمه
 تیمم اعضا و افکار مستقیمه نتیجه شایسته طبع و حیثیکه
 ذهنش از خطای فکری مصدوم و مفره نورس و روح عقل
 فریدیکه نفسش از عقلش محکوم بحکم عمری حقیق علی الواج الزمرد
 تکتب من قلم البجین بچار الذهب بل احمری تمیقها بقلم النور
 فی بیاض نخور انحرور لا اولایل احب یدیر املو با فی الصدور
 لم لاوهی ضیار نجم علم اللوذعی کیف لاوهی سنار ذکار
 طبع الالمعی نظیر المله نصیر الشریعیه قانده دین پروران کورش

گمربان غم خوردین اهل دین سیدنا و مولانا
 محمد نجم الدین ابدان الله علیه علی روس المستشرقین
 و حفظه و ابقاه و رقاہ الی اقصی ما یتیمناہ ابیات

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| چسیت این ایمنی مرزا اهل صفا | نیست گرا عجا از ختم الانبیا |
| کاندرین طوفان کفر ربلا | نجم ثاقب شد با فضل خدا |
| برق زرمین سوز ايجاد و ضلال | شمع شب افروز ارباب کمال |

قطعه تاریخ

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| جنید وقت نجم الدین جمع فرمود | مرتب نجم ثاقب نور ویرا |
| نجم شکسته راس و قلب ايجاد | جزاک الله فی الدارین خیرا |
| ۹ | ۱۲ ۱۰ ۲ |

رہتم انجم محمدن المدحون نور احسین تجاوز الله عن سیا

بحق النبی و اله الصلعم

۱۷ نقل از خط جناب مولوی سید شاه حسین علی صاحب نظر

بسم الله الرحمن الرحيم

مخبره و فضلی علی رسولہ الکریم وآلہ و صحابہ اجمعین
اختری زاد کرمہ

تسلیمات پیشکش کردہ ملت مس است کہ دیدہ را بمطالع
رسالہ شریف خطی رسید دعا فرمایند کہ اثر آن
بدل رسد و حال خود چہ بزنگار و احمد اللہ علی بن الاسلام
زیادہ و تسلیم خاتمہ ما و جناب نجیباً

۱۸ نقل از خط جناب مولوی سید عبد العلی صاحب نظر

اللهم صبر الجبار بنوار بنہ الانجم الثاقب ثاقبا و اجعل
استنارة قیضہ کل قلب فی احوالہ مراقبا

بِحرمته النور الاول محمد صلى الله عليه وعلى آله وصحبه

الى يوم الدين والحمد لله رب العالمين

كتبه سيد عبد العلى الرشيدى

نقل تحرير جناب مولوى شاه آل احمد صاحب ظله

19

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى زين السماء بزينة الكواكب وزين النجوم

بالنجم الثاقب والصلاه والسلام على شمس الضحى بدر الـ

نور السدى وعلى آله واصحابه نجوم الاهتداء اما بعد فبئ

نسخة مشورة غرر اشاراتها فى افلاك الطروس كالبدو

منظومة درر عباراتها فى عقود السطور وهى كلمات يقينيات

زهى نورها حقيقة الانسان وسنا نورها حريقة الجنان

كيف لا وقد صدر من صدر صد النبلاء سما المجد والعلو
 نجسم الدين والذنيا الذي ما سمع الا صمعي بديله واللبني
 ما نظر عين البصيرة نظيره ونيد وصارت اليفة سبب الاستحكام
 الاسلام واحكامه وبعثا التقوية بنا الدين واحكامه
 موجبا لسعوج اركان العقائد وصرف النية مؤكدا
 لمباني الارادة السنوية اللهم اجعل سعي من الفهم في الدنيا
 مشكورا وفي الاخرة ماجورا آمين ثم آمين

آل محمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَ الْمَوَدَّعَةَ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَ الْمَوَدَّعَةَ

سوال اول از تعریف عقل

سوال دوم از حقیقت نفس

سوال سوم از فرق میان علم و معرفت و امر لایف آن

سوال چهارم از حاصل نماز که اصل عبادت یا ادوات است اگر بدل باشد

بتر از آنست که زبان ذاکر و دل فارغ

سوال پنجم فایده کحیه چیست

سوال ششم از اختیار و دن الباس و دیگر اشخاص به قوم چه چیز

سوال هفتم از حال منکر و جود جسمان و صورتی که در حق نباشد

و به تکفیرش چیست

سوال هشتم از حالات شب سراج شریف که در کتب

مسطور است و عقل منتهی کنی

سوال نهم از سله جبر و اختیار که عقل حیرت نیست

سوال دهم از نفع و نه بر اکل حلال حرام که نفی می آید

سوال یازدهم اینکه بیشتر احکام شرعی مختص با چه

بسیکند جواب شایق که عقل قبول سازد و نه بوی که تفصیلا

گویند که مالک ششبه بر اقوال و اصول بیانیته شارح شود فقط

مولوی سید محمد حسین علی میرزا خان بهادر

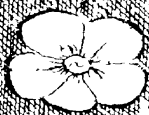
که ستودن ان شان عین ستودن خود است برای طریقت کاتب

بر غیبت ناله فرستم فرموده بود و بیاید و تمام یافت

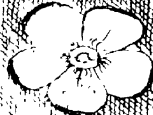
اللهم صل علی سیدنا محمد خیر البریه و آله الطاهرین و اجمعین

و فیضی به ما عنایا یا ارحم الراحمین

احمد لولیه و الصلوة علی رسولہ الکریم
از نجاستالہ نجم شاقب



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



سبحان ربک رب العزّة عما یصفون و سلام علی المرسلین
و الحمد لله رب العالمین شعر چندین ہزار سکہ پیغمبری ذمہ
اول بنام آدم و آخر مصطفیٰ اللہ صل علی سیدنا محمد
و آدم و نوح و ابراہیم و موسیٰ و عیسیٰ و ما بینہم
من النبیین و المرسلین صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین
اما بعد حال مولف این رسالہ کہ گتیرین غلامی از غلامان

۲
قادریهت بسبیل اجمال اینکه از ابتدای عنفوان
شباب تا شروع ایام پیرانه سالی در لذت نوکری و
جاه و طلب افزونی جاه دور و نزدیک از وطن بستلای
انواع شرور و سخن مانداگر تفضیلش جمالی سازم خالی از هواد
و عبرت نیست لیکن بقدر ضرورت آنچه نویسم این است
که بجهت امام یعنی شاه جهان آباد و غیره سبب اقامت
بدرعیه عمده که شد نزد ارباب زمانه از مساعدهت نامه بود
لکن ابراهیم مردم را دید و اقسام حکایات شنید و حضور
حضرات مشایخ شریف و فاضل ارباب تصوف و اهل
تقوی و علمای باطن و غیره آئی اکثر حاضر شد و تجربه بقدر
فهم و فائده حسب حوصله و نصیب نصیب آمد و اما بنحمت

ترکیبِ مخدّث و از بسیاری مدعیان تصوف و سنّیان
 عالی فهم و کرم فہم و شایعہ ہای متعصب و غیر متعصب
 و بعض شیعہ سنی نما و بعضے قریب بخروج بنا مژدوسی
 و وہا بیان و علمائے بی عمل موجب ملامتے این زمان
 و ملا فہیم ملا و طبعیہ نیم طبعیہ و غیرہ و از مجلس بایران
 لطیفہ سخن و شاعران عام و خاص و کسان آزاد و شش
 و مے نوشش بی خردش و باخوشش و تماشا بینان با وضع
 و بد وضع و واقف و ما فی و ہم از بسیاری اشخاص سوا
 اہل اسلام یعنی کسان ہر مذہب مردمان سفید و وزیرک
 ہر قسم گفتگو مانند سہ آنچه دیدم بر قرار خود نمائندہ اینکہ بنیم
 ہم نمائند بر تشریح و آرا انواع سرور و لذت اقسام

منکر و اندوه و از انقراض بسیاری صحبت مرغوب
 و انقلاب گویگان چون جزو هم و خیال نماند حالا حالیکه دارم همان
 نقد و گفتند احمد مدد رب العالمین آدم بر اهل طلب آن
 اینکه ازین زمانه پیش از سبت پنج سال کفر کافر هم بجای
 خودش در سبت با فخر بود و از ما اهل اسلام هر یک بوجه
 فهم معنی اسلام در این دین و اهل دین گویا با خود خطاب داشت
 جمله شدی مگر مسلمان نشدی و معنی این فقره که کافر
 نشوی مسلمان نشوی نیکو دهنده است از غایت شغف
 بر دین اسلام زبان حاش گویا بوده است و کفر هم
 ثابت نه زنا را رسوا کنن و بعد از آن حوالا فحوا و
 شهر افشرد و یونانیون ما و وقتا فوقتا پندار خدا شناسی

و هوای لادیهی و تصور عقل و دانش بوضع سزمانه را
 فراگرفت که حالاکسان بی شمار از هر مذہب و ملت دعوی
 خداشناسی عقل تمام در سر دارند و بهر ایلیا و افعال
 و اقوال خود را از عقل شمسازند و هر یکی بوضع جدید خود را
 از موجدان و فلسفه انکارند و بر آنچه در عقل شان نیاید از آن
 انکار کنند تا در حاقه عقلا و عقل باشند و اکثر اعتراض و انکار
 که بر احکام شرعی در دل باشد بر عایت قوم صلحنا للوقت
 بزرگان نه آزند و نفاق را عقل دانند انقضای تفصیل فهم و پیدا
 و عتراض آنانکه از چشم و ابرو و افعال و اقوال و اخبار
 و غیره مصافحید است نمی توان شد مگر اینعتد
 کنایه نیست است که گناه گویند بسیار و بیرون از حساب

شمار چون ریگ بیابان باشد دیگر است گفت پیغمبر که
 روز روستخیزد عاصیان را کی گذارم اشک ریزد مگر
 آن قوم اقوال و اعتقاد و اعتراض بر احکام شرعی که از دایره
 اسلام بیرون شود دیگر است معاذ الله منبأ که کسی بیرون شود
 چه عظمت و تدراین دین اسلام حضرات اولیا کرام علیهم
 الرضوان از عین الیقین دانسته اند در صورت کلمت را
 ازین رساله کلمه و کلام میان اهل اسلام است از بیگانه اغنی
 غیر از اهل اسلام کاری نیست با این همه برگز خاطر سو
 تحریر متوجه نبود که بر اے اثر کلام کلام از اهل دل باید بود
 هنوز گامی در راه خلوص نروده و آنچه شنای خامه سازد
 گو در واقع واقعی باشد دیگر باقتضای حالات خودش

اینست که در صورت
 از بیگانه است
 در زبان با جا
 و اولیا این
 بیجان حال
 مقتضای
 باشد بسیار

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ وَسَحَرَهَا بِدُنْيَا وَحَقِيقَتِ
 أَنْ وَحَقِيقَتِ آخِرَتِ وَحَقِيقَتِ مَرْگِ وَأَنَّهُ بَعَثَ حَضْرَاتِ
 أَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مِنْ بَعْدِ حَبِيبِ اِطْلَاقِ اِنْسَانِ
 بَرَكِيَّتِ وَنَسَانِ رَابِعاً چہ آفریدہ اند مناسبتاً بوجہ
 اَللّٰهُ كَتَبَ بِسُورَةِ اَيْنِمْهَ حَالِ مَفْصَلًا مَكْتُوبًا لِمَنْ اَدْرَسَ سَأَلَ
 بِنَظَرِ حَصُولِ صَحْلِ قَصْدٍ يَأْزِدُهُ سَوَالِ مَحِيطَةٍ كِتَابَتِ مِى دَرَايِدِ
 وَجَوَابِ كَافِي بَدْوَلَتِ كِتَابِ حَضْرَاتِ اَوْلِيَاءِ كَرَامِ
 عَلَيْهِمُ الرَّحْمَتِ وَدِدْعِيْبِيْ اَز مَنِيْعِ فَيُوضِ نَا تَنَّا هِي بَعْدِ
 بِسَوَالِ زِيْبِ تَحْرِيرِ مِي يَادِ وَ اِيْنِ رَسَالَةِ سُوْمِ بِحُجْمِ نَابِ
 مِي شُوْدِ وَ مَوْلَفِ نَامِ حُوْدَشِ مِى نُوَيْسِدِ كِه غَرَضِ اَسْلِي
 دِيْگِرِ هَسْتِ لَاتَنْظَرِ اَلِ مَنْ قَالِ وَ اَنْظَرِ اِلَى مَا قَالِ

س مرد باید که گیس در اندر گوش و در نوشت ست پند

بر دیوار: اللهم ایاک نعبد و ایاک نستعین

یاد ده ما را سخنهای مقبول که ترا رحم آورد آن ای رفیق

اللهم صل علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم اللهم صل علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم

و بارک علی من اسلمه سیدنا علیهم و ناصر و قومی و حقی و

ذو فضل و ذو عز و جلاله و الله علیه و آله و الهیته و اصحابه و سلم

سوال اول تعریف عقل چیست تا معلوم

شود که طلاق لفظ عاقل بر بیت جواب

میگویند که عقل بنیانی و قوتی است بمنزله

بنیانی از چشم ظاهر جدا کرده می شود بدان

سیان حق و باطل و نیک و بد پس چنانکه خلق در بصر

تا هر متفاوت اندیکه نزدیک بیند و یکی دور بیند
 همچنان در بصیرت دل که آنرا عقل گفته اند
 خلق متفاوت اندیکه نزدیک بیند و یکدیگر دور بیند
 و آنکه گفت عقل بنیانی و قوتی است در دل این
 دلیل است که عقل عرض است نه جوهر لیکن بعضی
 فقها میگویند که مانگا تویم عقل جوهر است یا عرض
 اما میگویم که عقل سبب است محصول معرفت
 را و دریافتن اشیا را و در تشریحات ابوشامه
 سألے آورده است که عقل چیست
 لطیف است که کیفیت و سألے که حقیقه بدرک
 مانع است و آنکه گفته است که بدان فرق کرده شود

حضرت مولانا رومی
 در شرح غزلیات
 در بیان عقل
 در بیان معرفت
 در بیان سبب
 در بیان محصول
 در بیان معرفت
 در بیان سبب
 در بیان محصول
 در بیان معرفت
 در بیان سبب
 در بیان محصول

میان حق و باطل و نیک و بد این نیز بر اهل بعضی وقتها
 اما بر قول بعضی فقہاء و ظاہر مذہب نیست کہ حسن آنست
 کہ مامور بہت شمر عاوت بیج آنست کہ منہی است شرعاً
 و قیل العقل عند العارفين ففسر الامر و ارشاد الحق
 و زاجر الوساوس و مانع الغضب و گفته اند کہ از اخلاق
 عقل تدبیر است و فکر و فهم و ادراک و جوهر و عیش
 و ترک دنیا و مافیہا است و جمیع افعال محمودہ و قیل اہل
 الوزع لا یخیر و العاقل یخیر یعنی بعضی گفته اند
 کہ پرہیزگار فریفتہ کردہ نشود از آنکہ کار تو متسامم است ترک
 شبہ آنست پس او از طمع دور بود و اصل بلا ہم
 از طمع است عاقل فریفتہ کردہ شود زیرا کہ او را نظر باصلاح

بعضی وقتها
 مامور بہت
 قیل العقل
 و زاجر
 عقل تدبیر
 و ترک دنیا
 الوزع لا یخیر
 کہ پرہیزگار
 شبہ آنست
 از طمع است
 بعضی وقتها
 مامور بہت
 قیل العقل
 و زاجر
 عقل تدبیر
 و ترک دنیا
 الوزع لا یخیر
 کہ پرہیزگار
 شبہ آنست
 از طمع است

جایگاه بای هلاک یعنی چون عقل فرود دانش بود باقی
 همه هراتینه از مواضع هلاک باز دارند بود که تقدضانی اش
 و خرد این است و بعضی گفته اند که اصل عقل خاموشی است و
 باطن عقل پوشیدن سر است ظاهر عقل اقتدا کردن است
 بسنت و آنکه گفته اند اصل العقل الصمت یعنی چون بلا مومل
 برینطق بود هراتینه عافیت و سلامت در خاموشی بود تا گویند
 المرید ناطق و العارف اخرس هر که اوقت آبادانست
 دم او بسته است از خیر و شر و سخن زاید و گویند سخن نویسی است
 همه زهر و خاموشی زهر است همه نوش از سلطان العارفين
 قدس سیه الغریبه نقل است که گفت بهتر از نیاز مندی
 صیدی نگرتم و روشن تر از خاموشی چراغ ندیدم و آنکه

گفت باطن عقل پوشیدن سست سر بر دو نوع بود
 یکی سرحق بانبده و دیگر ستر بنده با حق و پوشیدن دشمن
 هر دو مقتضای موجب عقل است زیرا که ستر اگر آشکار
 کنی ستر نماند و این خلاف عقل است و آنکه گفت ظاهر عقل
 اقتدا کردنت بسنت مراد ازین سنت آنست که واجب است
 اقتدا کردن بدان آن قرن شود است یعنی قرن پیغمبر صلعم
 و باب القرن گوای داده است بخیر و صلاح آن و آن
 خلفاء راشدین اند و هر که عصر پیغمبر علیه السلام دریافت است
 بعد از آن قرن تابعین است پس بعد آن قرن تبع تابعین است
 و آنچه احداث کرده است خلق بعد آن از کارهای بزرگ
 طریق و روش ایشان آنهمه بدعت است یعنی ظاهر عقل

انست که پیر و ممتاز سنت بود قدس پیش محض
 و اگر ت می پیش سنت نمدان عقل نبود هوای نفس بود
 و بعضی گفته اند چون غالب شود هوای نفس پوشیده گردد
 عقل و هوای عبارت است از خواست نفس و مراد پس
 این قائل می گوید که عقل چیز است که بغایب هو پوشیده گردد
 چون عقل پوشیده شود آدمی در پلک افتد و بعضی
 گفته اند که هر گاه محتاج شوی تو سوی چیز از علمها
 او یعنی محتاج شوی بگرفتن علم از عالمی پس مبین
 سوی چیزی از حیب های او پس اگر بینی تو سوی
 عیب های او محسوس کرده شوی از برکت شود
 اگر فتن بطلبی او نقل است که خواجه سبیل رحمت الله علیه

توضیح این حدیث
 این حدیث در بیان تفاوت
 بین علم و هوا است
 علم از غایبهاست
 و هوا از آشکارهاست
 پس هر گاه علم
 بر هوا غالب شود
 آدمی در پلک افتد
 و بعضی گفته اند
 عقل از خواست نفس
 مراد است
 این قائل می گوید
 که عقل چیز است
 که بغایب پوشیده
 گردد
 چون عقل پوشیده
 شود آدمی در پلک
 افتد و بعضی
 گفته اند که هر گاه
 محتاج شوی تو سوی
 چیز از علمها
 او یعنی محتاج شوی
 بگرفتن علم از
 عالمی پس مبین
 سوی چیزی از حیب
 های او پس اگر
 بینی تو سوی
 عیب های او محسوس
 کرده شوی از برکت
 شود
 اگر فتن بطلبی
 او نقل است که
 خواجه سبیل رحمت
 الله علیه

روزی مردی بنام جناب را بولایت صفت می کرد که در بصره
 جناب است چنین و چنین باری آرزو کرد تا او را ببیند
 چون بصره رسید در دوکان آن جناب رفت دید که نا
 می سخت و بر وجه عادت جناب آن جامه برایش خوب بود
 آمد و با خود گفت که اگر این را ولایت بودی موسی این بنحی
 پس او را سلام کرد و چیزی پرسید پس آن جناب گفت
 تو تصغیر و تحقیر من کردی اکنون ترا در سخن من منفعت نما
 هر چند که کوشید که چیزی بگوید او نگفت حاصل آنست که
 چون از وی شنوی یا نه بینی که ترا از روی طلب منکر می نماید
 از نقصان خویش دانی و آن سخن در نفس خود از روی حقیقت
 حق بود و صواب بود باید که با اعتراض و مجادله پیش نیا

این سخن از آنست که در بصره
 بود و در آنجا که جناب
 را دید و با خود گفت که
 اگر این را ولایت بودی
 موسی این بنحی
 پس او را سلام کرد و
 چیزی پرسید پس آن
 جناب گفت
 تو تصغیر و تحقیر
 من کردی اکنون
 ترا در سخن من
 منفعت نما
 هر چند که کوشید
 که چیزی بگوید
 او نگفت حاصل
 آنست که
 چون از وی شنوی
 یا نه بینی که
 ترا از روی
 طلب منکر می
 نماید
 از نقصان خویش
 دانی و آن سخن
 در نفس خود
 از روی حقیقت
 حق بود و صواب
 بود باید که با
 اعتراض و مجادله
 پیش نیا

کہ بر استاد و عالم کامل آن گران آید و سبب گرد مر قطع
 صحبت را چون صحبت بریده شد هر آئینه از بک عالم
 وی همان پیش آید قصه مہتر موسیقی و خواجہ خضر علی نبینا
 و علیہما الصلوٰۃ والسلام برین شاہد است آن قصہ معروفست
 اذ ان آورده نشدہ قطب عشق گوید مان نہ باشی خود نما
 عقل گوید ہر یکے را صد نماہ عشق گوید از دو عالم پاک شو
 عقل گوید از سپہ این ہر دو روید اللہم اجعل حبک
 احب الی من سمعی و بصری اللہم صل علی سیدنا
 محمد عبدک و حبیبک و رسولک البقی الاممی و علی الہ
 و عجبہ وسلم
 سوال دوم حقیقت نفس تا تو اند بیان سازند زیراکہ

کہ بر استاد و عالم کامل آن گران آید و سبب گرد مر قطع
 صحبت را چون صحبت بریده شد هر آئینه از بک عالم
 وی همان پیش آید قصه مہتر موسیقی و خواجہ خضر علی نبینا
 و علیہما الصلوٰۃ والسلام برین شاہد است آن قصہ معروفست
 اذ ان آورده نشدہ قطب عشق گوید مان نہ باشی خود نما
 عقل گوید ہر یکے را صد نماہ عشق گوید از دو عالم پاک شو
 عقل گوید از سپہ این ہر دو روید اللہم اجعل حبک
 احب الی من سمعی و بصری اللہم صل علی سیدنا
 محمد عبدک و حبیبک و رسولک البقی الاممی و علی الہ
 و عجبہ وسلم
 سوال دوم حقیقت نفس تا تو اند بیان سازند زیراکہ

بر سر نهی که نفس را به همه چیز با نرم کردن آسان تر است
 مگر بزوال عز و جاه که آن آسان نیست بلکه سخت است
 و دین با جاه گردنیاید جهان مقدار که بنده را جاه زیاد گردد
 دین نقصان گیرد و چون نفس را ریاضت کرده باشد
 نه از ذل باک دارد نه از ملامت خلق آنگاه امید بود
 که از وی کاری آید که خلق حجابی مثل است که نه زبان
 ملامت بر سر دیدار کنند که خود را برای چه یکیشی بگفتگی
 و بیاری کسی بی پای خود بگور ز زفته است و روزگار حسیان
 را بر وجهت کنند و بنام و ننگ درویشی بترسانند و نافع
 نگردد از نفس و آفات وی اگر چه به نهایت رسد در معرفت
 از اینجا است که این معرفت از بلائی نفس پیش از آن ترسند

که از بلای شیطان و اهل سلوک و ریاضات و مجاهدات
 اینگونه شایده کرده اند در سلوک خود پس بر حسب شایده خوش
 خبر کرده اند تا تنبیه بود در مطالب را و منع و زجر بود در مدعیان
 بمعنی را و عیب می بسیار است چنانکه جاه خلق محبتن
 و حق را خلاف کردن و باطل را موافقت نمودن و با قبول
 خالق خوش گشتن و با اهل دنیا ساختن و بسیار خوشستن
 و بآنکه رضایان دادن و خود را به از دیگران دانستن و در
 معاملات تاویل و خصمت شبستن و مانند این مجلدات
 سیاه شود و پایان نرسد فقط خداوند از مکر یا نفس
 در مانده ام مراد استگی و فریاد رس اللهم صل وسلم
 و بارک علی من اسمہ مسیدنا غوث صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم

سوال سوم علم و معرفت هر دو یکی است یا فرقی است

در این خصوص هر قدر توانندی بیان کنند مضمحل علوم

جواب العالم اُلُفْتِ رَی بِهِ وَالْعَارِفُ یَسْتَدْبِرُ

یعنی عالم اقتدا کرده شود در احکام هست که تعلق آن

بظاہر است و عارف راه یافته شود بدو در احکام حقیقت

که تعلق آن باطن است زیرا که او راه بخداوند عالم می یابد و بدان

راه رفته است بخدا تعالی از رسیدن است او خداوند عالم را نیکو

داند و چیز را دیده و تحقیق کرده پس عالم از شنیدن خبر میدهد

و عارف از دیده بقدر فهم سامع و لیس آنچه کامل است

انا بیان علم و معرفت آنست که علمای ظاهراً

علیهم الرحمة گویند که علم و معرفت هر دو یکسیت است هر دو یکی است

فصل در بیان علم و معرفت

و غیر آن صحت علم را با خداوند تعالی معرفت خوانند
 و مشایخ این طائفه صحت حال را با خداوند تعالی معرفت
 خوانند و از آنست که معرفت را فاضل تر از علم گفتند یعنی
 عارف نبود که بحق عالم نبود اما عالم بود که عارف نبود و در خیال
 مراد از عالم علم در است است نه علم وراثت انفسیه این اجمال
 اینکه فرمودند حضرت حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 که علما میراث داران نجیب اند علیهم الصلوٰة و السلام
 و معلوم است که علم پیغمبرین بر علم لدنیست پس هر که از علم
 مستفاد است از کتابها یا از معلمان فی الزور است پیغمبران
 نبود در علم خویش بگایطریق مجاز و از انظار میراث و علم پیغمبران
 مستفاد نبود مگر از خداوند تعالی نه از کتب نفقه و نه از معلمان

و کما قال عزوجل علم الانسان ما لم يعلم و این بیان
 نیزند که تعلیم خداوند تعالی مخصوص است به پیغامبران
 علیهم الصلوٰة والسلام مگر اینکه تعلیم هر یک موافق جوهر
 استعداد و مرتبه او است چنانکه او تعالی در کلام مجید خود
 فرمود و اتقوا الله و علمکم الله یعنی هر که در او کوشش
 بحقیقت تقوی برسد خداوند تعالی بحکم و عدل تعلیم کند
 او را علم که نمیداند و علم لدنی آنرا گویند که علم بیا سوزد
 بیا سوزانیدن خداوند تعالی بغیر واسطه کتاب و علم
 پس معاوم شد که علم در است دیگر است که بواسطه کتاب از علم
 بیجوشد و دیگر انواع علم که متعلق بخواندن است حاصل
 می شود و آنکه فضل عالم بر عابد است مراد ازین تعلیم در نسبت

بلکه اشارت بعلم باطن است و قوت یقین زیر را که بنده باشد
 که خدا شناس بود و یقین کامل باشد اگر چه از علم ظاهری
 بی بهره بود علم دانستن معانی شناختن و شناختن برداشتن
 فاضل است در هر دو فرق است علمای ظواهر خدا میدانند
 و عارفان حقایق را می شناسند کیله بادشاه میدانند
 و همه کس میداند در تعلیم که با شاه است هستی نمی شناسد
 پس از وی کارهای نامرضیه در حضور بادشاه ممکن است اگر
 روشناس نباشد و اگر روشناس است بهر لباسی که
 باشد حضورت با نامرضیات ممکن نیست حالا از روی عقل
 در علم و معرفت تمیز بخوبی میشود و البته علم در است
 و در اشت فرق است عقل قبول میکند که بواسطه کتب خوا

تبحر دار چنانچه یکی صرف و نحو و منطق را بنظر تحصیل علوم
 دین خواند و خداشناسی مراد باشد و دیگری برای تحصیل
 معاش و حصول حیا مشغول شود پس لاریب هر کس بهر
 نیت و بهت که خواهد خواند آنرا اثر دیگریست اثربیت و بهت
 از روی عقل ثابت و هر سلم را فیض دیگریست هر ذکر را
 خاصیت دیگریست مثلاً در خواندن شاهنامه بهت یکدور
 خواندن اقوال حضرات اولیای کرام علیهم السلام حال دیگر
 و علم فقه و حدیث را اثر دیگر و کتب تواریخ دیدن را رنگ
 و روغن دیگریست ذکر هر چیزی که در باطن صیقل میدهد از
 بهت مایهت میدهد و این معنی را هر کس از روی تجربه هم
 معلوم می تواند ساخت پس بر بطلان که لوح ساده دارند

بدرجه اولی نذر میسویض هر علم صحبت هر شخص هر چه
 مقتضای آن باشد آنچه رسیده نقش کا محب شده از نجاست
 که حق هر طفل بردوش و ایان آنهاست که اطفال را
 علمی آموزد که عقل سلیم و کار آبد نصیب شود نه این ع
 که از بهر دنیا دهد دین بباد چه باقی را بر فانی ترجیح است
 عقلاً و در گذشتن عمر گوید طول انجامد هر علوم می توان
 ساخت که گوید در چشم زدن گذشت بهر حال ع علیکده
 بحق نماید جهالت است و کسی را که لذت علوم فلکیات
 و هندسه و علم مریا و غیره و ذائقه اقوال فلاسفه و ادب
 گرفته است نه از آن قبیل است که آن لذت را بر دیگر
 تمام کند لهذا ممکن است که از اهل آن علوم بفرق مراتب

تا آنکه بعضی از شاعران این زمانه یاد بگیران که در کدام علوم
 کوه علم و سستی و ستار نوازی باشد کمائی دارند پروا
 کس ندارند و از انواع صفات مذمومه و غیره معاشده
 آزادانه بسر می کنند و جان مال را در ری زمینند
 پس از اهل علوم مصرع بالا اگر کسی بصفت آزادی و غیره
 متصف شده مریخ و مریخان در لذت علوم فارع از جان
 گذرانند زهره هم مقام تعجب نیست پس چگونه مقام
 تعجب باشد بر حال آن حکیم یعنی بر سر یکی از حکما که را آنوقت
 مشغول شیدن و آنزه بود کسی بجهت قتلش رسید حکیم
 پرسید او گفت قتل من حکیم گفت اندک صبر کن تا این
 و آنزه را با تمام رسانم مگر قاتل از سگدلی مصلحت هم نداد

از زرافاست
 مصلحت آن حکیم
 چنانست که از
 ریایی سخنان
 مصلحت

مشاهده نباشد نتوانند با هیچ کس سخن کردن زیرا چه
 هر چیزی که از حق باز دارد ثبت و زناست که ماشک
 عن الحق فهو طاعون تک پس این حضرات را هیچ چیز نماند
 نیست که در همه چیز و اشیاء مشاهده حق می کنند مگر چنان
 نفهمند که همین است درست و بس چه میفایند که ایشان
 را این معنی که مثل ثلثه اجماعی الاستخار باشد نسبت
 چیز یا تیکه ایشان راست و حضرت مخدوم الملک قاس
 سره العزیز می فرمایند این معنی که ثلثه اجماعی الاستخار
 از جهت حقارت نیست بل بدان معنی است که این معنی
 مر ایشان را از لایب است بی این هرگز نباشند و بی
 ایشان را هرگز قرار و آرام نباشد و می فرمایند که بوجه

اتباع سرور کونین علیہ الصلوٰۃ والسلام اولیای او تعالی
 بدرجه میرسنند که ایشان را غیب شهادت میگردد
 و احوالیکه بعد از مرگ معائنۀ خواهد شد ایشان را پیش
 از مرگ کشف می شود و باعتبار اتباع بدرجه مجبوی
 میرسنند قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
 یحبکم الله و این حضرات را همیشه ترقی از حالی بجالی
 است فقط الحاصل ^{است} و اسی بر فهم آنکس که حکما را بهتر ازین
 حضرات اولیای کرام علیهم الرحمة فهمد حالانکه
 از حکما که سنگر نبوت بودند خود ظاهرا هست که آنان را
 چه دانستی هست مگر از آنها که اقرار بر رسالت دارند
 و بانواع علوم و فنون ظاهری چیرسته اند البته ^{بمعظم}

از اوقات قرائت
 و عالمان علوم نقلیات
 و غیره که باقی بر سر
 ملاقات است
 اصناف از ادبیات
 ندیدیم آنچه در علوم
 غیر از حدیث است
 از اوقات قرائت
 و بانواع علوم و فنون
 ظاهری چیرسته اند البته

بیک نغمه کو به مزاج برکنند | بیک ناله ملکی بهم برکنند

حالا اگر اندک خوب کنند علوم می توان شد که نسبت فنون
و علوم گوناگون دیگر است و معرفت دیگر و عقل سلیم می کند
که لذت معرفت از لذت علم بیشتر و علم در است دیگر است
و علم وراثت دیگر که علم وراثت بذریعہ حضرات انبیا
علیهم الصلوٰۃ والسلام امتان هر عرصه بوجه اتباع و ایما
سلوک و عدم اعتراض و اعراض بطفیل قبول رسالت
فائز المرام شدند یعنی هر آنچه اصل مقصود آفرینش است
که بعد ازین عالم بجا آید نصیب شد و اگر برای عرفان
حق ضرورت این همه علوم می بود حجابہ حضرات انبیا علیهم السلام
امتی نمی بودند و امتان هر یک حضرات انبیا علیهم السلام

ظاہر است کہ اعتراض و امانت دین خودش دور از
 مروت و انصاف است پس ستم بردین که به پیرایه
 انصاف نماید دیگر است و انصاف دیگر و خود مقتضای
 عقل سلیم نیست کہ با کسی بلباس دوستی دشمنی کند
 یعنی خودش را داخل حلقه اسلام گفته اگر زبان با عقل
 می کشاید ضرر گفتارش دیگر مسلمانان را زیاد خواهد بود
 بخلاف آنکہ شخص غیر دین اعتراض کند بعضی از ذایقان
 علم فلسفه و غیره کہ گویند ما جمیع علوم فکلیات و غیره خوانده اند
 انصافاً اقرار دارند کہ تحصیل این علوم مضر بحق اصل
 هر مذہب و ملت است کہ سومی لاندہی می کشد و شافا
 کہ کسی بردین خودش مانند و اگر مانند بس نیست

باز تو قول آید
 علم فلسفه و غیره خوانده اند
 مروت و انصاف است
 انصاف مقتضای عقل
 عقل سلیم نیست
 یعنی خودش را داخل
 می کشاید ضرر
 بخلاف آنکہ شخص
 علم فلسفه و غیره
 انصافاً اقرار دارند
 هر مذہب و ملت
 کہ کسی بردین

باز تو قول آید
 علم فلسفه و غیره خوانده اند
 مروت و انصاف است
 انصاف مقتضای عقل
 عقل سلیم نیست
 یعنی خودش را داخل
 می کشاید ضرر
 بخلاف آنکہ شخص
 علم فلسفه و غیره
 انصافاً اقرار دارند
 هر مذہب و ملت
 کہ کسی بردین

و ضعیف الاعتقاد و البتة ظالم است که کسی جاهل منکر حق
 نشده است و اعتراض بردین و اعتراض از دین نکرده
 و این همچنان است که فرعون دعوی خدائی نمیکرد و اگر او را
 خون موافق خواهش نمی بود پس معاذ الله از آنچه فرعون
 و علوم که نتیجه آن لامذہبی باشد گویا ازینجا است العلم
 بحجاب الاله الا عظم و اعوذ بالله من علم لا ینفع مناجات

عالم بر سبب این
 باشد که در حق
 عقائد و عقاید
 که در حق
 علم و تقاضای
 و احسان است
 علم و تقاضای
 علم و تقاضای
 علم و تقاضای

ای خدا بنام ما را آن جهت تمام | کا ندران بنی حرف میروید کلام

سوال چارم او تعالی از عبادت مانعنی است
 و اصل عبادت یاد او است و این یاد اگر بدیل
 باشد بهتر از آنست که بزبان و اگر زبان اگر و دل
 فارغ از آنست جز سواد بامردگی تحصیل نمی شود

پس ازین نماز پنجگانه هم که دل حاضر نباشد حاصلی جز
 عجب نیست و خود را بهتر و دیگران را بدتر دانستن طره
 بر آنست مریا علاوه از آن خطا هرست که در وقت هر یک
 حضرات انبیا علیهم السلام طور عبادت یعنی نماز پنجگانه
 باین وضع نبوده است هرگاه طور عبادت از قدیم یک
 وضع نماز تخصیص ادای نماز باین وضع و باین ترتیب
 چه معنی دارد فقط جواب این سوال و دیگر سوالات بعد ازین
 خواهد شد با علمی و عملی و نقلی عاقلانه باید داد
 جواب از اسمای پاکش اسم غنی معنیها دارد که عفتلا
 انواع امید و خوف را شامل است او تعالی از عبادت
 و غیر عبادت و اسلام و کفر و هر آنچه فرض کنند غنی است

ملک صمدیت را سودی و زیانی نه بد که حافظ قرآنی و رجال
اصنامی بد لیکن از طرز سوال پیدا است که این خیال بهتر
نا فرمانیاست و نمی فهمند که تعمیل فرمان نه برای آنست که
او تعالی را نفع است بل هر کس آنچه میکند در حق خود می کند
ع گندم از گندم بر وید جوز جو بد اگر مرض فرموده طیب
بجانه آرد مشرف بهلاکت باشد و یاد او تعالی که بدل باشد
بتر از آنست که زبان زد او دل فارغ از آن مگر کسیک با این
نرسیده است این خیال نتیجه غفلت است و این معنی را
از چشم انصاف بخود ملاحظه کند که واقعی صرف قال است
یا حال چو در ابتدا سے حال اگر ذکر بزبان نشود ممکن نیست
که یادش بل چنان مرسوم گردد که دست با کار و دل با یاد باشد

برای همین طریقه اذکار و اوراد و غیره نهاده اند که گودل
 فارغ از آن باشد شش عضو از عضوها نامش میگیرد
 و در اثنای اذکار تنبه بر غفلت میشود و باز بر سر یاد می آید
 و همچنین بتدریج حصول صل مقصود ممکن که کار با کریم است
 رحمت حق بهمانی جوید بهانه جوید و دل را غافل
 داشتن جرمی است پس بطرز معین بذریعۀ آن باید کوشید
 نه آنکه از زبان هم ترک گوید و جوارح را هم در معاصی اندازد
 و در ذکر زبان که دل فارغ باشد اطلاق لفظ سوادب
 عموماً نمی توان شد چه معنی حسنات الابرار سینات
 المقربین را غور کنند و عقل هم میگوید که برای هر یک
 موافق حالش ادب دیگر است و سوادب دیگر و در عقل

میکند که ما و شمار این تصور سوزناک و ذریعه فارغ البالی
 از اذکار است و عقل باور میکند که بغیر بیه فوائد احوال
 و قواعد حضرت مشایخ علیهم الرحمة که طرق مختلف در باره
 ذکر بجزوس و جبین دم و غیره و طرق یاد در مجمع مردمان
 و عین سماع سخنان و هم عین یاد در طریقه و فعیه یا نهاد
 معلوم نمی توان شد مگر اینهم فهم درمی یابد که هر کس فایده
 موافق نصیب حسب استعداد و حوصله و بقدر قطع تعلق
 از لایعنی رو خواهد داد و البته برای نماز حضور قلب
 شرط است مگر از نماز با نظر حضور قلبت برداشتن بیجا
 است که کسی قلم برای نوشتن نه بردارد تا آنکه خط خوش ننویسد
 و اگر در همین انتظار تسلیم نه برداشتن خوش خطی کجا بابد خطی

ہم نمی توان نوشت فقط خدا یا پناہ از جیل و مکان شیطان
 کہ بہر مقام وضعی خاص دارد جای برای ادائے نماز از
 خواب بیداری سازد و جاے بدتر از خواب بیداری
 می نماید کہ بہ پیرایہ عقل و تخیلات گوناگون از نماز باز میدارد
 انقضی با ما و شما در خصوص نماز ہم طرز انخوا و دیگر است با اکثر
 سالکان راہ رفتہ کہ بانواع مجاہدہ و اذکار بہ کشف و کرامت
 رسیدہ باشند درین بارہ نماز طریق و سواس دیگر چنانچہ فرمود
 یکے از حضرات اولیای کرام علیہم الرحمۃ انیسٹ کہ گروہی
 از سوفیان کہ ریاضتہاے قوی کردہ باشند و شہوتہا از پیش
 برگرفتہ و مدتے مدید و خلوت نشستہ و دل بکلمہ لا الہ الا اللہ
 آوردہ در مراقبہ دل آنقدر کوشیدہ کہ جز ذکر خدای عزوجل

در همه احوال بر دل ایشان چیزی نگذرد ایشان را
 بسیار احوال نیکو کشف شده باشد و اسرار ملکوت کشاده
 و بدرجه عجاب کرامت رسیده و از غیب خبر یاد دهند و بر آید
 اگر محبت در بیماری بنزد نیکو شود و اگر محبت بر هلاک دشمن بنزد
 هلاک شود ابلیس اینجا حسد برود همه اسرارش بعیت بدیشان
 نماید مگر یک سرو آن آنست که از هوس پوشیده بود تا بدان
 سبب آدم صاوة الله علیه را سجده نکرد و اما آن سر که بر ایشان
 آشکارا کند گوید مقصود از ترک محبت آنست یا شوهر شکسته
 و صفات بشریت زیر دست آید تا مرد را از خدا بیگانه
 باز ندارد و مقصود دیگر آنست که در حق پهل غالب شود
 و دل از ظلمات بشریت بفرخداوند صافی گردد و تا حقیقت

معرفت خداوند او را حاصل آید پس ورزیدن شریعت همه
 راهی است بجنبه وصال و کسی که بجنبه وصال رسیده او را
 براه و توبیخه و ستور چه حاجت باشد پس این قوم را چنان
 نمایند که اگر نماز بکنند ایشان را حجاب شود از آنچه بدان سیدان
 گویند ما خود همیشه در شاهانه ایام و مقصود از نماز و رکوع و سجود
 آنست تا دل غافل را بحضور آورده شود ما خود یک ساعت
 غافل نیستم و عالم ملکوت را آشکارا می بینیم و جواهر مقدس
 انبیاء در صورت نیکو بامی نمایند ما را بدین چه حاجت و این
 عین صورت واقع البلیس است که در کمال قرب خود نگذرت
 گفت مرا بسجده آدم چه حاجت است آدم کم از من است مرا
 از سجود او چه فایده و قصه او در قرآن نه بر اے افسانه است

بلکه برای مثل این قوم است تا بدانند که بیخ معترب
 بر فرمان برداری زیران نکنند و این معنی که بزرگان بن گفتند
 که شریعت ز زمین هم رفتن راه است بحی تعالی
 راست و حق گفته اند آن دیگر قضیت که از ایشان پوشیده داشت
 است که بدیشان نمود که مقصود شریعت اینست پس این غلط است
 که مقصود دیگر هم است مثلاً بیخ نماز چون بیخ مسامتت بر دیگر
 کمال که اگر این مسامتت با وی نبود از کمال باز افتد
 چنانکه ابلیس افتاد اگر کسی گوید این بیخ نماز چه وجه دارد که
 مسامتت این کمال آمد و مناسبت او چیست جواب چنین گفتند
 که شناخت وجه او در قوت بشریت نیست و این بطریق صحیح
 است که عقل ابرو بیخ دست نسبت چنانکه سنگ مقناطیس

این را بخود گشود و هیچ پس نداند که سبب آن چیست فقط
 این صاحب کرامت و کشف را همین غلط آقا که سری
 از اسرار شریعت برو ظاهر شدند داشت که در هیچ
 دیگر نیست و ابلیس همین پیدا شدت و این از خطاها بزرگ است
 سالکان و روندگان را افتد و غلط گاهی است که بسیار روندگان
 راه دین اینجا هلاک شده اند فقط آدم برب رجواب لفظ
 عجب و غیره چنانکه نسبت نمازیان در سوال هر قوم است
 میگویم که این مقامیست بس نازک و نهایت غور طلب
 یعنی نمی توانم گفت که هر نمازی از عجب و ریاد غیره پاکست
 یا ملوث چاین امر از محسوسات نیست و اگر از بعض قوای فعل
 معلوم شود بر آن هم مرتبه اذعان نه شدت مثلاً کسی

کسی را گفت که نماز ازارگان اسلام است بهر حال و بهر طور که
 شود ادا یابد ساخت ممکن است که این ناصح از راه شفقت
 گفته باشد و این هم ممکن که خود را بهتر دانسته بتلاسی عجب است
 و در نصیحت مقصود ریا باشد پس از روی عقل که ع کار خود
 کن کار بیگانه کن نه ترا با حالش چه کار شما که در عجب و پراگندگی
 و نماز بخلوص ادا کنید و چون نیک نگزید شما بوجه عدم گزاردن
 نماز بتلاسی عجب اند که خود را بهتر و او را بدتر دانستند
 دیگر عجب آن شد که من بر کسی از بهر نماز اعتراض نکردم
 و کار سے کردم که از اعتراض بر خلق فارغ شدم و گو این عجب است
 نه است باریک است که تمیز آن دشوار لیکن بتائل و غور
 معلوم نمی توان شد بخلاف کسانی که نماز میگذارند از آنکه ممکن است

که بر عجب خود مطلع بوده متذنبه شوند و متنی ریا نشد که ز عبادت
 تعرض خلاق باشد تا در چشم خلاق نیکو نماید پس کسی که نماز گذارد
 بقول شما معلوم شد که ریا کار است پس وقت کجا ماند
 که نماز ذریعه ریا باشد و چون حرمت و عزت کسانی راستند
 که نماز را نمی گذارند یعنی مردم بے ریا است در بی صورت
 حال بالعکس گشت که بوسیله ندم ادا می نماز در چشم مردم
 محترم است پس غالباً این زمانه همان مانده باشد که در کتابی
 دیده ام که زمانه خواهد آمد که در آن زمانه ناکردن عبادت دخل
 ریا خواهد شد فماتل و تدبر و بعضی فیهما چنین تقریر کرده اند
 که در فرائض ریا را دخل نیست چرا که بر هر کس واجب است همه
 میکنند و کردن باید پس ریا اگر باشد هم قیام جماعت را

حکم نمی شد برادر نوافل ممکن است که بعضی خوانند بعضی نخوانند
و بعضی کم خوانند و بعضی بیش از نوافل حکم اخفا شد و علاوه
از آن اگر اندک هم عقل است از کیفیت نماز خود گوید یا نگوید
نی بجهت حضور قلب و تبدیل ارکان حاصل شود هرگز نماز
بار دیگر هر یک تنهم اعمال و عبادات که ظاهر از فعل او حسان است
معلوم می شود که سزاوار خداوندیش که بدرجه اجابت رسد
نخواهد دانست که کثرت روز در عین کرم و فکر ماند ابواب
سیوب و ساقی خود بی بود و پرستی و غیره بسیار از بسید
نویسند و در این باب هم عقلا تجربه در کار است درین باب
بیانید و نماز گذارید تا سوائی و بیستی نماز را اعمال سنده خود
با انحصار تمام دست سنده از او تعالی فراموش است که یاد دیگر

اینکه از این بابی که در کتاب
بلاکه این حق است که در این باب
در کتاب خود نوشته است که در این باب
نویسند و در این باب هم عقلا تجربه در کار است درین باب
بیانید و نماز گذارید تا سوائی و بیستی نماز را اعمال سنده خود
با انحصار تمام دست سنده از او تعالی فراموش است که یاد دیگر

جرائم این نماز و غیره را هم عفو فرما که بیجا ظلمن شبیه بدین
 قویتر نم ترک نماز و غیره را دل نخواهد خواست فتح فرموده
 حضرت مخدوم الملک قدس سره را عقل هم قبول
 میکند که دروغ بر او تعالی ماندن خوشتر از آنست
 که بر در دیگران راست که اگر بچیت نیت باری تنگ
 نیت و بفهم می در آید که حلقه گونج باشد بر در ^{سب}
 و جا بمان را بر نگذار دن نماز عجب نیست بلکه بایه انفعال
 در قلب آنان پیدا است مگر از این علم کسانیکه نماز ^{نگذارند}
 از این حیل و توجیهی ^{بمعنی} در زمین دارند و گذارندگان
 نماز را الهی از عجب و ریاضا و حماقت ندانند و دانند که او طریق
 یاد خداوند تعالی را هیچ ندانسته است طرفه اینکه این حیل

منتهی شریف
 فی از این نماز و غیره را هم
 عفو فرما که بیجا ظلمن

خیال برادانند که از عقل ست و ندانند که شیطان به پیوسته
 عقل را زده میخندد که قفایش از سیل العین محفوظ و عقل
 می گردید که ناحق بدنام می شود چه کارش تمیز در خیر و شر است
 هرگز نخواهد که بتلاسی شتر گرداند و از درگاه خدا باز دارد
 و اگر گویند که این قسم تقریر کردن را نشان آنست که خود را
 از عجب و ریای پاک دانستی و این عین عجب ریاست میگویم
 که اگر بیان حالات منظر تمیز یا میدفع برادران مسلمان
 داخل عجب ریای باشد با کلمه فائده و صلاح که از کتب دست
 میدهند و بدین معنی کسی با بیاض مطالب و عقده کشانی و کند
 ریای و عجب نمی پرداخت و هرگز عقل هم اجازت نمیدهد
 که در امر که نفع داند با بیاض و بیان آن نگوشت باقی

یبندی اللہ من ایشاء و مولف این رسالہ بغرض نفع و
 بلحاظ حکیمانہ مجملاً و خطبہ نوشت می نویسد اسی برادر کا تو
 بزریت است ۛ چونکہ نیت صاف شد انیت است ۛ
 و درین شک نیت کہ خود را گواز چشم یقین معیوب اندک نظر
 بین معنی کہ بر عیب خود مشرف شد م حالتی باریک است
 کہ این پندار دیگر دست دادے گفتی بت پندار شکستم
 این بت کہ تو پندار شکستے باقیست ۛ لیکن خداوند تعالیٰ
 ازین مرحلہ ہم برقی آرد چنانکہ بزرگی حالت نماز خود را
 با چشم ز بطوریکہ فرمود دل و مالک دل میداند کہ ہرگز از راه
 تصنع نگفت یعنی گفت کہ اجماع فرغ از نماز چنان باشم کہ کسی
 چیزے در دین در عرق الفعال غرق شد فقط حاشا و کلا

که آن بزرگ را نظر برین که نماز خود را معیوب دهندهم هرگز
 باشد پس عقل میگوید که اینهمه حالات بغیر تجربه معلوم نمی توان شد
 تجربه فرمایند تا دانند که حال صییت ع کجا و اندک حال یکسان
 ساحلها و اگر چه بطور عبادت یعنی نماز پنجگانه باین وضع در وقت
 هر یک حضرات انبیا علیهم السلام نبوده است مگر بار از شریعت
 پیغمبران دیگر چه کار بر فرموده پیغمبر خود علیه الصلوة والسلام
 عمل نمایم و این معنی عقلا نیز محسوس است چه درین شک نیست
 که از امتنان هر یک نبی علیهم السلام هم عاقل بوده اند و عقلا
 حسب فرموده حضرات انبیای خود با علی نبینا و علیهم الصلوة
 و استلام عبادت می کردند و بحسب ادخاص از طرف خود نمی نمودند
 و بطاهر یا باطن لب با اعتراض نمی کشادند که این وضع عبادت

در عهد پیغمبت سابق نبود علیه السلام یاد او ابتدا می‌مال
 یعنی در عهد حضرت آدم علیه السلام هم کسی نگفت که بوضع
 خود یاد او تعالیٰ نخواهم ساخت که از عبادت عن
 یاد او است و بس زیرا که بخوبی عقل سلیم تسلیم میکنند که حضرات
 انبیا علیهم السلام را با خداوند تعالیٰ رازی و نیاز است
 که ولی را نباشد تا بدیگر آن چهره پس مصلحت و نفع در
 وضع عبادت بهر وقت چنانکه از ارشاد خداوندی معلوم
 حضرات انبیا علیهم السلام شد کسی دیگر فهم نمی‌توان کرد
 و ظاهر است که مریض را نباید که در نسخه حکیم خل کند و مقدار
 معین و اراکم و بیش سازد و در ترتیب و ترکیب اشرف
 و چیزهای حسنی بدیهی معلوم می‌شود و برین معنی مثالها بسیار است

ششمه از ان اینکه روحن زرد را متواتر از آب شویند معلوم
 باشد که اثر می خاص پیدا می کند و در بعضی عارضه نفع می بخشد
 و شیر و ماهی یک شامل بیک وقت نخورند که اثر دیگر دارد
 و در سخن کچهری همان ال و برنج را اگر علیحده علیحده بریان نمایند
 و در آب اندازند و پزند چنین کچهری که مفهوم ما و شماست هرگز
 طیارنگ و همچنان در امور غیر حسنی ترکیب و ترتیب را اثر خاص
 است که آن کیفیت تمیز و جدانی است این تجربه معلوم شدن
 ممکن نیست که این معنی را عقل نیز باور میکند و همچنان ببینند
 حروف تهجی را که از ترتیب حروف معنی پیدا می شود و اگر
 همین حروف را به ترتیب نویسند مصل شود حالا عموماً گویند
 که زید و عملاً نیز حضرات اولیای کرام علیهم السلام از ما و شما خدا شناس

چنانکه بهتر بودند از فهم ما و شما بیرونست و جمله صفات محمود
این حضرات را بوده است علیهم الرحمة آنچه گفتند راست گفتند
میفرمایند که فائده ترتیب هر سال نماز پنجگانه هر کس را معلوم
نمی توان شد و درین نماز پنجگانه که بر آن اطلاق نماز باشد
سبزی نهاده اند برای جذب الی الله تعالی چنانکه در
مقناطیس و آهن است که کس نمیتوان فهمید و از فهم ولی هم
بیرونست که در مغرب سه رکعت فرض و در نماز فجر دو رکعت
از بهر حسیت پس هرگز عقل نخواهد که فرموده حضرات اولیا
که از هم علیهم الرحمة را باور نکنند و اگر کسی در نماز ظهر و غیره که چهار رکعت
فرض است در رکعت دوم بعد تشهد ثلاث مثلاً در روز خواند
سجده سه و لازم آید غرض اینکه بوضعیکه حکم است در آن

صلی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم حضرات دین علیہم الرحمۃ سید عالم
 کہ جملہ عبادات معینہ بہر یک قسم یعنی عبادت فرشتگان
 وغیرہ مخلوقات درین نماز شامل است و تفصیل آن در نیتقام
 برای آنکہ بطول نمانجامد نمی شود و آلبتہ در نماز لذت جداگانہ
 وقت قیام در رکوع و سجود و قعود نصیب بہر کس موافق نصیب
 و حوصلہ اوست و نماز یعنی ذکر زبانی و جوارح را حکم است
 و ذکر دل و جان را حکم است دیگر اگر یک ادا شد از نماز
 پرس ادا نکردن حکم دیگر رہائی نیست بہر دو حکم را
 بجا آرند و ہر ظاہر با باطن بہت یعنی حقیقت آن پس حقیقت
 نماز دیگر بہت کہ از فہم ما و شما بیرون مگر از نشانی فی الجملہ
 واضح می توان شد اعنی انظر آتش و آب بزربان آرند

و از زبان قلم بر صفحه قرطاس گذارند اصلاً نسوزد و نشوید
 و حقیقت آن چنانکه هست معلوم الغرض صرف نظر بر ظاهر
 نکنند و عقل هم قبول می کند که این وضع نماز پنجگانه شامل
 جمیع قسم عبادت و حاصل جمیع عبادات عمده
 حضرات انبیا علیهم السلام پیشین است زیرا که حضرت
 محمد مصطفی پیغمبر و شفیع ما و شما صلی الله علیه و آله و سلم
 خاتم النبیین بسید المرسلین و جبرئیل علیکم و روف و رحیم اند
 ضرورت است که عبادت معینه حضرت پیغمبر ما و شما صلی الله علیه
 و آله و سلم که ملاو از راز و نیاز و حکم خداوند است شامل باشد
 بیجمع عبادات ما تقدم و ما تاخر و جمیع عبادت مخلوقات را
 مگر تا وقتیکه کسی را محض از و هرب و عنایت خدا می کریم

بحقیقت محمدی صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه حضرات اولیا

کرام علیهم الرحمة بچشم یقین دیده میفرمایند یقین و شوق نخواهد شد

غیر ممکن است که برکنه گفته ما رسد و تدرین اسلام چنانکه

باید در ذهن او مرسوم گردد و شایسته این زمین شود تعویب

احکام شرعی را واجب دانند پس مقرون عقل همین است

که فرموده حضرات اولیای کرام علیهم الرحمة را که ولی جزا است

نگوید یقین داند منی بنی که نابینا چگونه گرفته بینا یقین برود

آفتاب می کند یا سحی یا قیوم بر جنتک استغیث اللهم

صل علی سیدنا محمد عبدک و حبیبک و رسولک

النبی الامی و علی اله و سلم اللهم تقبل شفاعته فی امتیه و

استعملنا بسنته و توتمنا علی ملته و احشرفنا فی عمرته و جنت

لواءه واجعلنا من زفقاته واذر دنا حوضه واستقنا بجا
 واقفنا بحبته اللهم آئین برحمتک یا ارحم الراحمین
 سوالش تخم سوزشش را بی شیش از بهر حلیت اگر این
 ریش سبب عرفان حق می شد البته واجب بود می پسندیدند
 که قوم دیگر هم گویند شسته اند که موقوف نیست پس چهره
 را خواه خواه زشت نمودن و ازین ریش خاطر اهل را ریش
 ناخشنود صحبت یا منغرس کردن چه حال ریشی انرا
 مورچه پی نامند و حق زنش وقت مجالطت حکم نمودن دارد
 جواب معلوم است که بحیه شریف جمله حضرات انبیا علی
 نبیا و علم الصلوات و السلام و جمله حضرات دین حضرات
 اولیای کرام و بهر یک امتان و اولیای حضرات انبیا

حیل حسب حال مقام است اللهم اغفر ذنوبک من شرف
 انفسنا و من سببنا و اعمالنا ه سوال ششم آنکه
 او تعالی ظاهرا منی بیند بگردل را یعنی حکم بردل است
 پس لباس هر قوم دیگر که بلبوس خلص باشد چه مضایقه
 بل بست است که از پارسانامی حاصلی نیست و
 همچنین در جمله وضع و نشست و برخاست موضع
 هر قوم که باشد ضرری اندرون خاطر نمی رساند
 جواب کسیکه لباس قوم دیگر بوجه کدام رغبت باطنی ^{موت}
 بر او ای نفس اختیار کرده تصور کند که حکم بردل است بخوبی
 ظاهرا که عجبی باریک دامن داشت گرفته است که خبرش نیست
 یعنی منم که دل را چنان آراسته ام که حالا پابند لباس

ظاهری نیستیم و بدین بر دیگران علاوه بر آنست که اینان
 بصفا می خاطر نکوشیده ظاهر را آراسته اند پس معنی این
 فقره که او تعالی ظاهر را نمی بیند مگر دل را نه اینست
 که لباس و وضع و نشسته برخاست قوم دیگر اختیار
 کنند و بتلای عجب خود بینی و بدینی شوند بل صاف مطلب
 اینست که مجرد لباس اهل اسلام و پارسانی یا وضع اسلام
 و پارسایانه که تعلق بظاهر است نمی بیند و لباسی را
 یعنی صرف بظاهر قناعت نکنند به آراستگی دل نیز
 کوشند که حکم بر دل است حال آنکه فرمایند که در فهم مطلب
 غور را کار نفرمودی و اگر گوئی که تا بصفا می دل برسم
 وضع اسلام در لباس و غیره بسیار تکلف می گویم که این معنی

عقلا قابل قبول نیست زیرا که در لباس و وضع و نیت
 تاثیر و کفیتی حاصل می شود که تجرید و تقریر راست
 نیاید از تجربه معلوم می توان شد چنانکه کسی تنگلی بسته
 چو بدستی بدست گیرد و ابده تنه بند بسته تبسلی بست
 و ادوی شبیه از کیفیت هر دو وقت ممیز خواهد شد
 و نهایتیکه از عمامه غیر مرابیه نسبت به نیت خالص خود را
 عزیز سازد اثر خاص دیگریست که این هم با تجربه معلوم
 نمی توان کرد و همچنان اگر کسی به تکلف و بنیت آنکه از فر
 قه هم درگاه معلوم شود لاریب بر قلب او پر تو فیض قلب انقوا
 به قومی که باشد خواهد رسید و این ضرر باطنی را نمیتوان
 تا وقتیکه چنان شخص هر دو قسم لباس و وضع را اختیار کرده است

قلاب خود را تمیز نکنند که در سفیدی تمیز سیاهی بخوبی می شود
 چند آنکه سفید تر تمیز سیاهی تمام تر و هرگاه سفیدی قریب
 سیاهی رسیده باشد چندان تمیز نمی توان شد چنانکه
 آئینه زنگ خورده رو نماید عرض اینکه کسی را که این قسم
 اعتراض در خصوص لباس از ته دل باشد یعنی از حکم
 من تشبه بقوم فهو منهم ترسان نسبت هر آینه
 آئینه داشت را زنگ گرفته است و وجه رغبت بالباس
 و وضع قوم دیگر بسیار است که تفصیل را در حدت نیست
 خرا حافظ است پس همچو کس را صاف و صریح تمیز سخت
 دشوار است گاه البته از روی انصاف و تجربه امید است
 که بی تمیزی از میان بر خیزد و حق این است که تا وقتیکه در خود

محبوب نخواهد شد لباس و وضع دین خود مرغوب شدن
 مشکل چه عقلاً این معنی ثابت است که کسی کسی را دوست
 میدارد و هر وضع و هر طور او محبوب مرغوب می شود و بخلاف
 آن خلاف آن و اگر اختیار که ام لباس بسم ملک
 بلا تکلف باشد بوجه عدم تکلف که دال بر عدم محبت یا تقوی
 است ضروری درون خاطر نمی رساند مگر از روی تکلف که
 بوجه رغبت باطنی باشد اثری خاص برای از دیاد
 رغبت پیدا خواهد کرد و از اینجا است من تشبه بعموم فتوای
 پس معنی المیز مع من احب چنانکه در عقل می آید سخت مقام
 خوف است و نهایت مقام اسید است کسانی را که محبت
 با دین اسلام خود و عظمت قدر این دین اسلام دارند

و عقل می گوید که اگر محبت با دین اسلام خود هست خواه
 نخواه هر وضع اهل اسلام مرغوب خواهد بود و محبت متقانه
 خواهد است که اگر هیچ نیست باری تقلید حضرات دین
 و تشابه با اهل دین غنیمت دان مع بلبل سپهر کتافیه گل
 شود پس است به و اگر چه تکلف اختیار لباس قوم دیگر
 برای آنکه مثل آن قوم معلوم شود نماید مگر این رنگ رخ و
 چشم سیه را چه علاج به پس علاوه مقام خوف و خطر نباید
 بالا گذشت جز سوائی حاصلی نیست و عور کنند که کسی را
 وضع لباسی محبوب و وضع لباسی مبعوض باشد پس اگر چه
 کسی مبعوض باشد که او چه اختیار لباس محبوب نزدش البته
 مستوجب رحم نماید و ظاهر است که اگر آن قوم محبوب است

محبت محبوب محبوب است ازین رود رلباس وستان

ایم که مستوجب رحمت شویم چنانچه از سلسله الذهب

تصنیف ملا جامی علیه الرحمة که عالم ظاهر و باطن بوده اند

دیده باشند ابیات زال فرعون بود ناسره ❖

هرزه گو مسخ روی مسخره ❖ پیش فرعونیان ناسرگی ❖

مثل موسی شدی مسخره ❖ سر بتقاییدوی بر او بودی ❖

هر چه دیدی زوی جهان کردی ❖ القه در آب نیل او غرق

نشد حضرت موسی علیه السلام عرض فرمود کاین بدین

مکرمت نه از زنده هست ❖ که همه مرده اند و او زنده هست ❖

گفت حق کای گزیده وی کیچند ❖ ساختی با تو خویش را مانند

آنکه از محض دوستی خیزد ❖ کس چه داند که تاجه انگب نر ❖

عین انکار باد شاه است و بر کس که از روی تقلید یا بلا تقلید
 محض از روی فهم خودش منکر آسمان است از دو حال
 خالی نیست یا از شیشه های دور بین دیده هیچ ندیده
 منکر شد یا بوجه دیگر برهان عقلی اگر اول است بخوبی
 ظاهر که هر گاه وقت دیدن کدام شی شیشه های دور بین
 و شیشه عینک که عین چشم است و شیشه محسوس نمی شود
 اگر وجود فلک را که بس لطیف است ندید چگونه بعید
 او عقل نیست بلکه انکار بعید از عقل است که از قدرت
 خداوندی آنچه فهمش نیاید آنرا منکر شود بلکه کمال بلا است
 که هر چه محسوس بحواس ظاهر نیست آنرا انکار میکند از انکار
 ملائکه هم خواهد کرد و در صورت شوق ثانی که بر برهان

عقلی منکر شده است میگویم که معلوم شما باشد در کتب
 حکمت چون میندی و صدر اد فلکیات دلیل بر اثبات
 فلک آورده اند و انکار آسمان از حکیمی مشهور از متفقین
 منقول نشده ازین رو یقین بر گرفته منکران نمی توان کرد
 درین صورت از ما اهل اسلام اگر کسی را این وسوسه
 شیطانی به پیرایه عقل رُو نماید عاقلانه دفع خودش
 باید ساخت که تو کار زمین را نکو ساختی که آسمان
 نیز پرداختی و علاوه از آن کار عقل این است از مقام
 خطر و مملکه دور باشد پس عقل سلیم همین میگوید که از انکار
 آسمان یک ذره هم فائده نیست مگر بر آینه مقام خطر
 و باعث بلاکت است که انکار از فرموده اولیای

بخیزد بلاکت نیست و آن بلاکی بعد ازین عالم بوجب بخرد

روح زیاده ازان معلوم خواهد شد که بعد آمدن درین

عالم یک یک مُسور و عجم معلوم می کند و اگر برین معنی

دلیل عقلی باید دریافت کنند از خواب های متوحش

که چشم شخص اهل خواب بند و گو بر بستر نرم است بخوابد

گرم می بیند و از حال ایذای او کسی از رفیقانش را که نزدیک

او بیدار باشند یا خفته اش می نیست اللهم یا رب

ابن اساک ان تغفر لی و تغفر لی و تتوب عانی

و تعافینی من حجج البلاء و الباء و انخارج من الارب

و النازل من السماء انک علی کل شیء قدیر و جنتک

یا از حم الراجمین ط سوال هشتم حالات شرب معراج شریف

چنانکه در کتب مسطور است در عقل نمی گنجید که خرق در
 آسمان چگونه شد فقط جواب معجزه و خرق عادت و آفت
 عقل تلاش کردن حماقت است معراج معجزه پیغمبر است
 و تحجب خرق عادت مانا مندر که خلاف عادت باشد
 و چون در عقل گنجید و چنین عادت باشد که هر کس کردن تواند
 پس محبت نه نشد معجزه آن باشد که انسان از ان عاجز آید
 اگر در عقل گنجید دلالت بر کمال معجزه کرد و اگر یقین بر درهای
 آسمان که در شب معراج داشتند نداری می گویم که خرق
 آسمان بر باد شهادت شوار می نماید بر خالق ارض و سما چو ادا شوار
 باشد که از انیم بوجود آورده است و اگر قدرت ندارد
 خدا نباشد آنکه نزد پیش از ان رویست بد غایب و نیست

اند نیست در بیضه بدون خرق هم جان میرود چگونه
 وزین بر که رام چیز است و پایش چیت عقل چه تجویزی کند
 به حال اگر همین دست در است که در عقل نمی گنجد به صورت
 غیریت است و اگر کسی را انکار زود داد معاذ الله منحصا
 چه انکار از فرموده حق تعالی حسرت کفر و ضلالت چه باشد
 و امری که در عقل گنجد انکار آن کی مقتضای عقل است بسیار
 امور این هم اند که در فهم آن عقلا حیرانند مگر از ان انکار
 ندارند و کار عقل احتیاط از ممالک است ببیند که در انکار فایده
 نیست و در قبول آن مصلحتی نیست که در حلقه دین اسلام
 ماند و آنچه از حالات شب معراج و حقیقت محمدی صلی الله
 علیه و آله و سلم حضرات اولیای کرام علیهم السلام بحسب جمله

و مرتبه خود با واقف شده اند از آن بقدر فهم ما و شما فرموده
 که بران فت در ایمان ضرورت نیست و از فرموده این حضرات
 است که اجسام حضرات انبیا علیهم السلام اسرار حضرات
 اولیا است علیهم الرحمت درین مقام اگر پوسه شیطانی
 عاقلانه سوال کنی که اسرار از محسوسات نیست و اجسام
 از محسوسات است که همه با حضرات انبیا علیهم السلام را
 میدیدند میگویم که اجسام حضرات انبیا علیهم السلام در لطافت
 و نزاهت مثل اسرار حضرات اولیای کرام علیهم الرحمت است
 چنانکه فرشته بشکل انسان مُشکل شود همه با بینند مگر ظاهر است
 که این دید مانع لطافت حضرات فرشته نیست و فرق مراتب
 در لطافت هم است که گویند هم لطیف اند و بشکل انسان مُشکل می شوند

مگر بجهت لطافت و رشت تنگان میسرند که فرشتگان چندان
 می بینند و جهت فرشتگان روانه بینند و لطافت مراتب حضرت
 انبیا علیهم السلام از ملائکه بدرجه زیاد که از فهم ما و شما بیرون
 و اگر کسی از وجود جن و ملک انکار باشد گوید که وجود
 آن عقلا ثابت کنی می گویم که نور بصر از مخلوقات الهی است
 که بدان اشیا را می بینی و آن نور را نمی بینی مگر بر وجود
 آن یقین داری که این قوتیت از جمله ودیعت الهی
 پس چرا باور نکنی که امثال این بسیاری مخلوقات
 بوجه کمال لطافت غیر حسی اند که از کمال قدرت اوتعالی
 که از فهم و حوسم بیرون است بعین نیست ندانسته که
 انکار از ان منجر بانکار قدرت اوتعالی می شود تا قدر و انست

حق قدره اشعار منقوشی شریف نور حسنه گو

غلیظ هست و گران به هست پنهان در سو او دیدگان به

چونکه نور حس نی بینی بچشم به چون بینی نور آن نباشم

نور حس با این غلیظی مخفی است به چون خفی نبود ضیائی

کان خفی است به و آنکه حضرت حبیب حس را محمد مصطفی

صلی الله علیه و آله و سلم را سایه نبود بخوبی ظاهری که باعث

لطافت و نزاهت بدرجه اتم بوده است پس هر گاه گوئیم

فی بزوج مشیده در رسیدن فرشته در را حاجت

نباشد پس در حالت حراج شریف حضرت حبیب خدا محمد مصطفی

صلی الله علیه و آله و سلم و رونق افروزی حضرت

علیه علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بر فلک چرا بتلای

و سوسه می شوی مگر اینکه از قدرت قادر مطلق ذره هم
 واقف نشدی و دعوی خدا شناسی در سطراری و اگر
 کسی را چنان ایمان نباشد که هر چه در محم نیاید آن کند ظاهر
 است که او موافق فهم خودش خدائی می داند که او معذور
 است قدرت ندارد که هر چه خواهد فرماید جلا عقلاً
 بخور کند که آیا خداوند تعالی قادر است یا معذور و اگر
 ایمان بر تو اریخ است در تو اریخ بنگر که بیستم زدن عشر
 بلقیس را آصف بن برخیا از کجا بجا آورد بحکم سلیمان
 علیه السلام و بحکم خدا رسول را جبرئیل علیهما السلام
 بر آسمان بخین زد می رسانیدن نتواند حکم خدا از حکم
 سلیمان هم کمتر و جبرئیل از آصف ضعیف تر و وجود با حق

رسول صلعم از عرض بلقیس گران تر ع زهی عقل و دانستن

زهی علم و دادده اگر بخت را ایمان آری و بر رسول

ایمان آری هیچ مشکلی نیست ورنه در حقیقت از خدا و رسول

انکار است بس فر ما را ادب مانع است که مثالهای دیگر

بین و صریح که مقرون عقل است در خصوص معراج شریف

آشنای خامه سازم اگر عقل سلیم است آنچه بالا نوشته

سلیم خواهد کرد ابیات شاه رسل شفیق امم خواهد بود

نور هدیه عجیب حس را سید انام به مقصود ذات است

وگر لم به طغیلس به منظور نور او است در جلالی ظلام به هر تیره

که بود در امکان بر او است ختم به نعمت یکده داشت

خدا شد بر او تمام به بردش از طبیعت امکان قدم که آتش

امری بجزیره است من المشی الحرام : تا عرصه خوب
 که اقصای عالم است : کاخ بانه جاست و فی جنت
 و فی نشان نه نام : متسلیت بس شگرف را نجا پیچ مان
 از آشنای عالم جان پرس ازین مقام : جزو
 در آن مقام گنجی محکس : او بود و ذات پاک خداوند
 و سلام : علی الله علیک یا حبیب الله
 غیر ازین هیچ نخواهم زد و عالم باشد : عشق تو با من ایوانه مبارک^{شد}
 سوال نهم مسئله جبر و اختیار کتب مرقوم است مگر
 عقل در وادی حیرت حیران که اگر مجبور است عقاب را
 سبب چیست اگر مختار دانند اختیار کجا که برخلاف
 علم و شیت الهی ظهور امری محال : جواب

بلحاظ آیت کریمه و انا بنعمت ربك فحرت قبل تمیبه و بیان
 مطلب جواب کافی میگویم الحمد لله رب العالمین که درین مسئله
 هم اطمینانی کافی دارم هرگز حیرت نیست کسانی را که حیرت از حضرت
 است آنزان مرتفع میتوان شد که بزود حضرت اولیای کریم علیهم
 السلام که بر خدا هیچ نیست یقین کنند و عمل بچون میکنند که هیچ چیز از جنود
 هستی حقیقت باشد و باینکه عین است حق مراتب تفریه و تقدیس
 او تعالی اقتضای ذمین مرتسم است بهر صفتیکه او اصف کنند از آن
 منزله است اسی درون جان بیرون جان تومی ❖
 هر چه گویم آن نه و آن تومی ❖ و بر صراع ثانی این شعر حضرت
 فریدالدین عطار علیه الرحمته که ظاهر مضمونش چنین یکدگیر است
 خدا محمد بوعی قلب ما را اطمینان است که برگزیده شده راه

در حق حضرت
 جانان خدای
 سبحان

نمی یابد و وقعت شریعت آخر که آخر کمال باشد مع جمله حکام
 از ابتدای معنی عهد هر یک حضرات سل و انبیا علیهم الصلوٰۃ
 و السلام هر آنچه با جاظر حال زمانه و القوم و ائمه شیخیه
 و سایر ائمه تائبی رود در همه بجای خود درست و نهایت
 درست و یقین معلوم میکنم و همچنان بجز اسما و صفات نامحسوس
 حضرت حق نسبتی آنچه تعجب نمیکنم از مذاهب تنوعه و عقاید
 گوناگون مشرک که در دیگر جمیع ممالک که نمی پذیر نیست بیرون
 از عقل و فاسد قیاس است نیست فهم و اعتقاد ما که محض
 و مذهب است ممالک چیز دیگر است و دل دیگر تشبیه با شما
 فرماید که دوستی است مطابق حال آدم بر زمین صحبت آن بیکدیگر است
 علم معصوم و شکر زیاد تا چه بایر هر کس را اعتقاد

| | |
|-----------------------------|--------------------------------|
| حکم دیگر اندر فعال و عمل | نسبت هر قوم باشد بی جدل |
| پایه ناقص چو کمال که بود | نفس ز پرور صاحب دل کی بود |
| است از از مقتضیات هوا | حال آنانیکه دارند امیفتا |
| تابع نفس هوا باشد دگر | دیگر است حال جمیع خیر |
| اعتقاد جبر سراج کمال | ز آنکه کمال را بود در جمله حال |
| که صد فعل را در روزگار | محض نقصان است طن اضیاء |
| موجب خود بینی و فریفت است | گر بخود نسبت ہی بی نسبت است |
| نسبت جبر است نقصان اعلی نیز | همچنین با جاہل ناقص تمیز |
| ز آنکه گرفتار از اهل ضلال | اختیار فعل شد راه کمال |
| بهرشان باشد مضر نا شودند | و بنفس خود بحق نسبت دهند |
| موجب بجدت از در گاه رب | می شود فسق و معاصی اسباب |

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| این سه بیت از مولوی معنوی | زان سبب آمدند اندر شنوی |
| چهره ستمندان و بند جابلان | چیرباش پروبال کالندان |
| بال زراغان را بگورستان برد | بال بازان را سوی سلطان برد |
| بود انا الله برب فرعون زور | بود انا الحق برب منصور تور |
| هر زبان را می سزد حرف دگر | یعنی از فرزانه والا گهر |
| هر سخن گور امرادی در خورست | هر ولی را اعتقادی در خورست |

بهر حال عقل هر کس قبول نکند که آنچه بود و نبود و شد و نخواهد
 و سوال و جواب تا اعتراض و تسلیم و اسلام و غمخیز
 و ثواب و عتاب سعید و شقی و راحت و رنج دنیا و دین
 و دیگر هر چه بنیال در آید یا نه در آید جمله از دست از حکم
 او شیت موافق علم او هست در دنیا و دین هر آنچه از او

مجبورم کردن می خواهم بر بین جنبیدن دست کسی را
 که بتلای این عارضه نیست چنانچه میفرماید حضرت مولانا روم
 علیه الرحمة اشعار یک مثال ایل بی فرقی بسیاره تا بدانی
 چهره را از اختیاره دست کان لرزان بود از ارتعاشه
 و آنکه دستت را تو لرزانی ز جاش به هر دو جنبش آفریده حق شناس
 لیک نتوان کرد این با آن قیاس به از اینجا فهم کنند که حکام
 شرعی نسبت دزد و غیره از روی مباشرت فعل باعتبار
 ظاهرت و جمله احکام داورسی روز داورسی موافق
 تقدیر از لیسیت و آن جمله عدل فضل است ابیات

| | |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| <p>گوید اندر شرح جبر و اختیار</p> | <p>ستیدگی بود در از نامدار</p> |
| <p>اختیار ما و ما را آفرید</p> | <p>کمان کرم فرما خداوند مجربید</p> |

حاکم این ابیات
 حضرت کیست و در آن
 بنام این حضرت است
 که در این ابیات
 گفته اند

| | |
|--|--|
| <p>عقل باشد وضع شی بر جان خوشی</p> <p>چون بسوزد گوید آن رب العظیم</p> <p>این بدانید و بسوزید از الم</p> <p>بود و من کردم تصف اندران</p> <p>و رحتی دارید ای بل خطا</p> <p>مسترد گردانم آن حق بی سخن</p> <p>من تصف می نمایم کم و بیش</p> <p>کاؤل و آخر منم فرمان مرا</p> | <p>افانند در دو خوش گرسینه ریش</p> <p>کافران ماصیان در محسیم</p> <p>کان همین کردم اینم من کنم</p> <p>از شما چینیگر اگر هم اوتان</p> <p>نام آنرا ظلم گوئید و جفا</p> <p>و همی آنرا کم کنید از من سخن</p> <p>چه نه این هست نه آن مال خوش</p> <p>عین عدل است این نه ظلمست جفا</p> |
|--|--|

اللهم اني اسألك العفو والعافية في الدين
 والديار والآخرة اللهم انشر يدك عن محمد
 و آل محمد و عن المسلمين
 سوال و هشتم برای اکل حلال تا کید بسیار است

که یعنی اکل حلال امری درست نمی توان شد مگر
 نمی آید یعنی ارتکاب فعال مذموم که بذریعہ آن
 زرب دست آید امر دیگر است مگر زربیکه بدست آمد
 از آن اگر غذای بدن شود مضرت معنی صحت
 جواب تاکید برای اکل حلال بی وجه نیست نفع اکل حلال
 بی آنکه کسی تجربه کند چگونه معلوم خواهد شد و اگر گویند که مضرت
 اکل حرام کجا معلوم می شود میگویم که اثر این مضرت
 بر جوارح ظاہری نمی رسد که بینی کج شود و کمرس بپیند
 لیکن خود آنکس میتواند فهمید حضرت سهل تستری علیه الرحمۃ
 میفرماید که هر که حرام خورد و هفت اندام وی در معصیت
 افتد ناچار اگر خواهد و اگر نه و مضرت باطنی از روی حالات قلبی او

درین خصوص فی الجمله خیال اکل حلال ماند با این همه
 اگر چه هنوز چهل روز هم علی الاطلاق اکل حلال که بجمع الوجوه
 حسب فتوة ای ظاهری دُست حلال باشد میسر نیاید زیرا که محال
 تاژ و غیره نامشروع با محض اکل اراستمنه خلط است لیکن
 بلحاظ فرق مراتب در هر امر است در هر زمانه بهر قسم که
 زبردست آمد بوجه خوردن و نوش از آن در حالات خود تمیز کنندگان
 مانند ارباب فرق مراتب به نسبت هر یک از تمیز کرد که بر دیگران
 ثابت و تفصیل آن نمی توانم را سخت بهر حال غالباً غسل
 هر کس قبول کند که در حرام و حلال بفرق مراتب اثر است
 مثل آن اثر که در اشیاست محتملی نیست مگر چون بجای بر بند
 آن اثر ظاهر گردد و هر شے را اثر دیگر است اثر اکل حلال

درین خصوص فی الجمله خیال اکل حلال ماند با این همه
 اگر چه هنوز چهل روز هم علی الاطلاق اکل حلال که بجمع الوجوه
 حسب فتوة ای ظاهری دُست حلال باشد میسر نیاید زیرا که محال
 تاژ و غیره نامشروع با محض اکل اراستمنه خلط است لیکن
 بلحاظ فرق مراتب در هر امر است در هر زمانه بهر قسم که
 زبردست آمد بوجه خوردن و نوش از آن در حالات خود تمیز کنندگان
 مانند ارباب فرق مراتب به نسبت هر یک از تمیز کرد که بر دیگران
 ثابت و تفصیل آن نمی توانم را سخت بهر حال غالباً غسل
 هر کس قبول کند که در حرام و حلال بفرق مراتب اثر است
 مثل آن اثر که در اشیاست محتملی نیست مگر چون بجای بر بند
 آن اثر ظاهر گردد و هر شے را اثر دیگر است اثر اکل حلال

که بران اطلاق لفظ حلال باشد آنست که دنیا بردنش مسرور
 و چشم دلش را بینا کند همچنان اشراکلی حرام که مطلق حرام
 باشد که در معنی اول و ابتداء امور دنیا که شب و روز جز فکر دنیا
 نبود و هیچ نشنود و در نتیجه مقام زیاده ازین نمی نویسد که
 لَمْ تَقْوُ تَوْانَ مَالًا تَفْعَلُونَ در کتب تصنیف حضرات
 اولیای کرام علیهم الرحمة درباره اکل حلال و حرام
 تبصریحیکه مسطور است سخت مقام احتیاط و عبرت است
 خدای کریم ما و شما را دام اکل حلال چنانکه باید نصیب فرماید
 که کلید گنج است پس حرام خواری اصرار
 نباید و در پی تاویل نماید چه تا وقتیکه گناه گناه می نماید
 آئید است که ازین توپه نصیب شو و بپوشد و کمر

سوال یازدهم بسیار سی احکام شرعی
 این قسم است که هرگز عقل باور نمیکند و در قیاس
 نمی آید و تفصیل هر یک دشوار است پس جوابی
 شافی که عقل قبول سازد تفصیلاً گویند و از هر در
 سخن بطوری رسانند که بالکل شبهات بر اقوال
 و اصول بیانیته شمارغ شود و خاطر به تسکین انجامد
 جواب بنیاد شبهات ظاهر عقل است در واقع از عقل
 نیست اعنی عقل دیگر و پنداره عقل دیگر چه تعریف عقل بالا گذشت
 از آن پیداست که عقل چیز نیست که دور بین و محترز از مملکه
 باشد بهر حال عقل هر کس متفاوت و عقل را مدارج است و
 بهایم راهم فهم است و در اینان نیز تفاوت در فهم بدیهه

را سبب معرفت محبت است و بس و حضرات اولیای
 کرام علیهم الرحمة بچشم یقین همین مقام محبت را نوشته اند
 یعنی اجبت مقام محمدیست صلی الله علیه و آله و سلم
 و زیاده ازین هر چه رقم فرموده اند در نیمت ام نوشتن را
 خصیت نیست الحمد لله که ما را بران ایمان بخشیده اند
 اللهم زدنی ایماناً و اگر کسی شبهه و نجیسه با حق خود را
 بر فرموده چند و حضرت جدیب خدا صلی الله علیه
 و آله و حبه و سلم بوجه عقل داند بخوبی ظاهر که ابتدا
 درین قسم عقل و قیاس از شیطان است که وقت حکم سجد
 خودش را از نار و نار از ناپسین بهتر داشته پس ندنگرد که
 خلاف عقل و قیاس و قریه عمل آزند و ندانست که بر حکم خداوند

این وان جز ضلالت و کفر معنی ندارد و هر گاه معلوم است

که بر وجود واجب الوجود بل بر رسالت جمله حضرات رسل

علیم الصلواته و السلام شیطان را یقین بوده است پس

نهایت مقام عبرت و تنبیه است که صرف این قسم دانست

نسبت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کار اند

چه معنی دانست و یقین اقرار و تصدیق آنست که بر احکام دین

چون و چرا گرد نگردد و آنچه خلاف حکم سرزند آنرا عصیان دانند

و گوید رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا إِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

از عقل دانسته کلام پندار عقل بر سر نهاده الغرض معلوم

المکوت که عقل و دانش از ابتدا مغرور است همین خواهد

که مثل خودش بهر س را خراب سازد کسی را به پیرایه عقل

اگر اندکی غور را که
فرمانده سلیمان را
که با چو چشم روان
حال و در بیان شایسته
که از بهر تعلیم و تامل
و ماورایش خود را
فالباقی در این
عقل در زمین مغرور
بچیز و صد فساد
ببیند در این
و آن حاصله دانست
عقل در این
بلیب موقوف
نست

این کلام
بلیب موقوف
نست

که چون شیطان براه شریکے غالب نیاید به پیرانیه
 غیر سر بر آرد سبحان الله کلام الملوک ملوک الکلام در تصریح
 این دفتر باشد و حتم نشود و خود ممکن نیست که کیفیات
 وجدانی و آنکه بر هر یک و سوا س که نظایر خیر و در باطن
 شتر باشد و از مدغمی بران همیشه مشرف بوده از ان مرحله
 بر می آید بتخریر در آید حالاً غور کنند که هر گاه در امور حیرت انگیز
 و نفس را کار باست بخوبی نظایر که شبهات و اعتراض
 بر احکام شرعی بیخ کن بنیاد اسلام است نعوذ بالله منها
 عقل سلیم می کند که عقل را انواع و انواع تفاوتی
 مراتب درجات است و اگر تقسیم کنند بدو قسم منقسم گردد
 عقل سلیم و غیر سلیم عقل سلیم آنست که براه سلامت می بر

و سلامت را انواع است کسی سلامت دنیا و دین بهم
 جوید و کسی صرف حسن عاقبت خواهد و کسی را که جذب من
 فضل الله تعالى نواز و عقل کجا و او کجا از هر دو دست
 بردارد یعنی خبر خدا هیچ نخواهد و دین قسم نیز انواع
 قسم است و عقل غیر سلیم آنست که بهلکه می اندازد
 بلا کی دین باشد یا خسران دنیا و الآخرة و دین امور مسلم
 انواع شانهاست مقام غور است که در دین در شب تاریک
 اکثر بقصد دزدی بر آیند و در روز دلیری نکنند پس آنکه
 در روز قصد نمی سازد البته ظاهراً مقتضای عقل است مگر
 در واقع عقل سلیم نیست که بنیاد نداشته است مال آن خوب
 نیست بهر وجهان باشد یا در آن جهان و همچنان بسیاری

امور غیر مشروع که اگر لغزش کنم و فرشته شود ظاهر از عقل
 معلوم خواهد شد چه نظر صرف بر ظاهر سباب و لذت
 و نفع ظاهری عموماً همین عقل غیر سلیم راست است که از انجام
 کار آخرت غافل و پایان کار عقل سلیم می بیند که اصل بلا کی
 بالکی اثر است از اینجا است ع و در آخرین مبارک باشد
 و در قریب عقل داخل است که تمیز کند و شر ازین زور
 ضرورت است که امور خیر و شر را دانند و نه هر کس به پیروی هوا
 خودش شر را خیر داند و خیر را شر کند و در تعریف عقل نوشته اند
 که هر آنچه در دین یا خیر است خیر است و هر آنچه شر است شر است
 پس بنگاه خلاف آن خدشه شود فی الفور خیال سازد که این
 از کجا است و بر احکام شرعی عرضه دهد اگر صراحت خلاف شرع است

در اول بجاند که شيطان بیکار نیست و این اعویست
 این است حکم و سیالیت نهایت غیب و اهل علاج بزینا
 بجد و ندامتی نیست مگر باقیل و او بود حضرت صبیح
 علی بالله علیه و آله و اصحابه و سلم بطرز مسین و ما و شما هرگز
 حال حضرت دین علیهم الرحمته بر حال خود با خیال نکنیم
 ع کار پاکان را قیاس از خود بگیرد. این حضرات را جرم
 دیگر است نظا دیگر شعر با ختن جان در قمار عشق باشی ^{عزت} طاعت
 طاعت اینجا دیگر و جرم و گناهی دیگر است. حضرت
 سلطان العارفین حضرت خواجه بایزید بطامی قدس سره
 العزیز را هرگاه خیال بهشت می آمد خود را جنب دانسته
 غسل می فرمود و بزرگی روزی در خواست بهشت ساخت

آن بعد برین درخواست گریست و بعضی از حضرات صحابه
 رضی الله عنهم حضور حبیب خدا صلی الله علیه و آله وسلم از خود
 خود عرض داشتند که بپوش آن اگر کوه بر سر آسانست
 فرمود حضرت حبیب خدا صلی الله علیه و آله وسلم که این عین
 ایمانست فقط ازین مقام علوم مرتبه آن صحابه پیدا است که بر خد
 مثل حضرات اولیای کرام که بطور شمه بالا گذشت گریستن
 و غسل کجا رسیدن کوه بر سر آسان بود پس درین مانده اکثر
 کسان را این قسم اعتراض و شبهات که از دانه اسلام
 بیرون افکند اگر بر خدش و خیال حضرات دین علیهم الرحمته
 نظر باشد جز ضلالت بر ضلالت نیست و منجمه تعریف عقل
 گفته اند که اگر عقل بچند و بعضی را عقل سلیم باور میکنند

که البته جمله خیال که بدالذمت خودش موافق عقل باشد
 صحیح نخواهد شد ورنه میان حکما که عاقل بوده اند در امور استکمال
 اختلاف است اختلاف راه نمی یافت و گوهر یکی را بر گفته
 خودش لابل ساطعه و برهان قاطع باشد بخوبی ظاهر که
 یکی از آن در واقع درست نیست مگر اطلاق لفظ عاقل
 بر هر دو بخوبی می شود و عجز کنند که خداوند تعالی را بلفظ عاقل
 نمی ستایند بلکه در شان حضرات انبیا علیهم السلام
 و السلام لفظ عاقل ذور ایشان می نماید تا اینکه در وصف
 حضرات اولیای کرام علیهم السلام که سبب مراتب متفاوت
 متصف به صفات حضرت حق می شوند لفظ عاقل خوش
 نمی آید یا آنکه عقل کامل همین حضرات را بوده است البته صفا

بفهم می آید که مقتضای عقل چپ و راست بنظر فایده نبیند
 و اسباب ظاهری نگریستن و حفاظت باعتبارات ظاهر
 از مملکت جستن است و احکام شرعی مملو از عقل و منافع
 دیرین و اسرار معنوی جاذب الی الله تعالی است پس
 عقل ماوشا اگر بدان کار نکند تسلیم و سکوت مقتضای عقل
 است و عشق چیز دیگر است که هیچ نمی نگرد و بیرون از فهم عقل
 گو افلاطون و ارسطو باشند هر چه گویم عشق زان برتر بود
 عشق امیر المؤمنین حیدر بود و الغرض جمله حضرات انبیا
 علیهم الصلوة و السلام و حضرات ائمه علیهم السلام و جمله
 حضرات دین رضی الله تعالی عنهم و قدس اسرارهم و علیهم السلام
 بفرق مراتب مستغرق عشق و محبت بوده اند صرف حکم

با دیگر مراتب می داند صاف است که از آخرت منکر برای
 خوش زیستن است جواب آن مشکل مگر میگویم آنچه فرمودید
 حضرت مشکل شاعلی مرتضیٰ علیه السلام منکر را
 که اگر چنین است که تو میگوئی همه رستم و گریه مانده رستم
 و تو را مانده فقط این ارشاد هدایت بنیاد با منکر موافق
 فحش بود که به پیرایه عقل انکار و پشت تا از روی عقل
 در یابد فقط و آنکه می فهمد که او رحیم است در آخرت مکافات
 معنی ندارد می گویم که نه این است که خدا می تعالی در آخرت
 رحیم است در دنیا رحیم نیست بل اینکه رحیم و کریم مطلق
 در دنیا و دین است و دنیا نمونه آخرت است پس به بین
 حال مردمان دنیا را که چگونه یکی در رنج و دیگری راحت

و با انواع حالات نامتناهی مبتلاست که تفصیل فرقی مراتب
 در پنج و شش و هفت و لذات مرتبه و غیره سخت دشوار از اندک
 غور معلوم می توان شد چنانچه در هر دوییه و قصبه و شهر و ملک
 اگر خیال کنند کسان مقرون دولت و سرور در حساب
 چه شد کم اند که حساب آنان می توان شد و خلاف آن
 کسان بی شمار در انواع حالات ضیق و تردد و مبتلا که تفتیح
 آن دشوار و حساب آن غیر ممکن الغرض در اینجا و در اینجا آنچه
 فرمود و خواهد فرمود جمله از فصل و عدل است و اگر معنی
 رحیم و کریم آنست که بی آنکه بجاری بد روی پس حراست
 و تجارت طلب زرق چرا میکند صبر کن و بیجاری باش
 که خدای تعالی کریم است و قادر است که بی تخم ریزی نبات

خواهد شد که خود در عرفان فرقی میان حضرت اولیای
 کرام علیهم الرحمة علاوه از آن است که تفصیل آن غیر ممکن
 مگر درین مقام از حکایتی استند و معتقد اگر زمین سلیم است
 در یابد و آن اینکه حضرت ابو تراب نخشبی رضی الله عنه
 مرید بود عظیم متفرق اندر کار خود یکبار ابو تراب
 نخشبی ویرا گفت که اگر بایزید را ببینی روا بود گفت من
 مشغولم از بایزید چند بار گفت مرید گفت من بایزید را می بینم
 او را چه کنم ابو تراب گفت یک راه بایزید را ببینی ترا بهتر بود
 از آنکه هفتاد بار خدای بایزید را مرید را عجب آمد گفت
 چگونه گفت ای بیچاره تو خدای را تعالی و تقدس بر مقدار
 وجه صدقه ببینی و بایزید را از خدای تعالی ببینی بر قدر او

مریدیم کرد گفت برویم فقط میفرماید حضرت ابو تراب حبشی
 که چون نزدیک او شدیم او در پیشه می نشست بر بالای
 شایم تا بیرون آمد پوستین کهنه در پوشیده مریدان
 نگرست و نعره بزود جان بداد گفتم یا بایزید بیک نظر
 کشتی گفت نه ولیک مرید صادق بود و در و سهری بود
 که اشکارا می شد بقدر او چون ما را بدید یکبار آشکار شد
 و او ضعیف بود قوت نداشت هلاک شد فقط و حضرت
 ابراهیم او هم رحمته الله علیه گفت بار خدا یادانی که
 بهشت نزد من پریشه نیرزد در جنب محبت و دوستی
 و آنس که مراد بگردد داده فقط عرض ازین حکایت حضرت
 یازید و حضرت ابی تراب حبشی فرمودند حضرت ابراهیم او هم فرمودند

اسرار جم و دیگر بسیاری این قسم حکایات حضرت اولیا
 کرام علیهم الرحمة که تفصیل موجب طوالت دستم این است
 که برای ما دشما همین خدائشناسی است که بر احکام شرعی
 اعتراض و اعتراض از دین غایتی و درین دین اسلام دخل
 باشیم بینه و فضلمه و مساعدت زمانه را از عقل خود دانستن
 جز حماقت چه باشد و مریخ انکار از انعام حق و ناحی شناسی
 و پندار حق شناسی است و تماش و آرام اینجارا خوب
 اند و خیر لطف او تعالی دانستن دلیل مریخ است برسیا
 قابش که بوجه لاندی بی ناسانش شدنی بیند که کسی را فرزند
 عزیز بود و غلامی ذلیل فرزند را همه روز در بند و بیستان
 و چوب محکم دارد و غلام را فرزند گشته باشد تا چنانکه

ع
 درین مقام الجبر
 فرزند و غلام ذلیل
 منت اندکی تا انانیت
 چنانکه از بیست و
 بیست و بیست و
 بیست و بیست و
 بیست و بیست و

نخواهد میزد که باد بار او پاک نمی دارد و اگر این غلام پند
 که این از دوستی می میکند و او را از فرزند دوست میداند
 آن حماقت است و سنت حسرتی را می تعالی نیست که اولیا
 خویش را اندر دنیا از دنیا دریغ دارد و بر دشمنان خویش
 ریزد و آنکه از اکثر حضرات اولیای کرام علیهم السلام را
 حشمت و فرط ظاهر از دنیا بسیار بود یقین دانند که آنحضرت
 مطلق التفات بآنسو نبود و نیست که از تحته مازلغ البصر
 و ماطغی عشق داشتند و می دارند و در مخصوص نیز حکایات
 وارد است اگر نوشته شود بطول انجامد باقی از ما و شما
 اگر با وجود مساعدت مانه بر دین خود قائم بوده احکام خدا
 و رسول خدا صلی الله علیه و آله را است دانسته

از خدشه نیست و همچنان آنانکه تقیید کلام دین دارند ظاهر است
 که در هر دین تکلیف این کن و آن مکن و عاقبت و جزای
 عاقبت ضرورست ازین رو اسکان دارد که روپی تفتش
 و تحقیق دین حقیقی که ثمره آن در واقع محبت با خداوند تعالی
 باشد آرد باین وجه شیطان را ازینسان هم اطمینان کافی
 نیست پس اطمینان کافی شیطان را در همین پست دار
 موجر و لامذهبی است چنانچه هر کس آرام می خواهد بود
 آرام را از یاده ازین چه باشد که فحتم کند که در عاقبت هم آسایش
 که از محبت آفریده است رنج نخواهد داد و عرض آفرینیش که مقصود
 خدا شناسی است نیکو حاصل شد که او تعالی واحد است و
 از عبادت غنی است حالا غور کنند که ظاهر سباب بوجه شیعی

همچو شخص را ازین امانت‌هی برآمدن مشکل است که به نسبت
 و این از تخنیات چند طینت است حالانکه اگر ازینان صرف
 همین متدر پسیده شود که خالق را واحد انستین معنی
 وارد ایا این واحد از اعداد است که بعد از آن دومی شود
 بخوبی ظاهر که عدد محاط می باشد و این شایان الوهیت است
 غالباً فهم کردن نتوانند و اگر فهم کنند از جواب عاجز مانند اجواب
 پرکننده دهند و خود ندانند که موحد کیت و تعریف موحدیت
 و توحید عملی کرانامند و در یاسی احدیت و وحدانیت فردانیت
 و زوجیت چه معنی دارد و اگر هزار بار در کتب ما اهل اسلام
 آن معنی را مکتوب بنیند ذره هم فهم نسازند و اگر فی الجمله فهم کنند
 تسخیر شوند و اگر گویند که اکثر کسان باعث نایابی رزق

از گرسنگی رهاک شده اند پس چسبیت تاخی که گرسنگی
 و ما سن ... بته فی الأرض الأسماء علی الله عز وجل جواب
 نیست که معنی آیه کریمیه فاذا اجتمعوا جئناهم لایستخونون
 ساعته و لایستخونون در زمین داشته بچشم ایشان
 دیده باشد که بسیاری مرض این دقل و غیره چند روز
 قبل از آنکه از جهان روند با وجود موجود ماندن جمله اشیا
 خوردنی یکسان هم خوردن نتوانستند پس معلوم شد که رزق
 مستدر تا وقتیکه بود و غیر ممکن است که نمی رسید گرسنگی
 بستم میرسد و آن گویا همه ملک در قبضه اقتدارش
 باشد و زنده باشند و ممکن است که دانه از خلق فرورود
 همچنان که آنکه از گرسنگی رفتند رزق معلوم تا وقت

معلوم اور رسید چنانکه اغنیا و بادشاہ وغیرہ را رسید
 و بعد وقت معلوم ہر دور انصیب نیست گو چند روز در جہات
 باشند فقط نیست جواب مجمل و اگر تفصیل آن خواہت
 طول بہت خلاصہ اینکہ رزق را انواع ہست کسی را بیش
 و کسی را کم و کسی را بی حساب با اینہمہ می بینند کہ از آنچه
 قوام بدن می شود ہما قدر رزق خاص آن او ہست
 و کسی را مقدور نیست کہ زیادہ از آن خوردن تواند گویا
 مقدور باشد و آن رزق ہم بجای ہای معین و اوقات
 معین مقدر ہست کہ شش آب و دانہ شنیدہ باشند
 و گو در خانہ باشد یا در سفر و ہمہ چیز موجود باشد مگر بوجوب بسیار
 با وجود ارادہ غذا اتفاق خوردن نیگیرد و آنچه برای خورند

ماه شما چه یا شیخیم که اراده مهم مطلب معنوی سازیم
 معنی قرآن نقاب آنکه بر اندازد به که دارالملک ایمان
 مجز و پیشه از غوغا به بر لفظ غوغا غوغا که سندان که معینها دارد
 یعنی تا آن روی بهشت مع نظر بر کشف و کرامات اگر باشد
 و نهل غوغاست فقط و مضامین کتاب تاثیر انظار شنیده باشد
 و کتب را از ان یا از گفتار دیهات که در دیدن اینان نیز
 اشیای است بخار نیست که در هر نظر و عمل اثر می نماید اندک سخن
 است که بعضی کسان را این آموزش کرامات حضرات
 یا آنکه که هم معینم رحمت و خیال آمده است حیث و صد
 است که در این است و اگر چه نرفته هم نشین
 معنی هر چه که هرگز با کرامات مشابهت و راز و باب

و بعد از نشان حضرت علیهم السلام است الزم فیصیل بر دلم
 و فری شود و پایان نرسد مگر حکایت حضرت ابراهیم
 قدس سره و العزیز از کتاب شنوی شریف بسبیل اختصار
 درین مقام نقل میکنم ابیات شنوی شریف هم زابهم
 او هم آمد است که کوز را ہی بر لب دریا نشست بدلق خود
 میدوخت آن سلطان جان به یک امیری آمد آنجا تا
 آن امیر از بندگان شیخ بود به شیخ را بشناخت مجده
 کرد زود به خیره شد در شیخ و اندر دلق او بندگی دیگر
 گشته خلق و خلق او به کور با کرد آنچنان ملک شگفت به
 بر گزید این قصر بس بار یک حرف به ترک کرد او ملک هفت
 تعلیم را به مینه ندید بدلق سوزن چون گدا به شیخ واقف گشت

حضرت مولانا را
 قاری
 اولیا اطفال
 حاجی صاحبی
 بیزار از پیش
 مکانان
 پیش خان
 پیش
 با سحران
 در شب واقف
 اولیا
 پیش

بر اندیشه اش پشیم چون شیر است و دلهای بیشه اش
 چون رجا و خوف در دلهای سنان به نیت مخفی بروی اسرار
 جهان به دل نگه آریدای بی اصلان به در حضور حضرت
 صاحب دلان به پیش اهل دل ادب بر باطن است به زانکه
 دل شان بر سر ایر فاطن است به تو بکسی پیش کوران
 بمرجه به با حضور آئی نشینی بانگاه به پیش بنیای کنی
 ترک ادب به نار شهوت را از ان شیمی حطب به چون
 نداری فطنت و نور هدلی به بگره ران روی را مینر جلا به
 شیخ سوزن زود در دریا فکند به خوب است سوزن را با و ان
 بلند به صد سزاران ماهی الهی به سوزن زور لب برهانی
 شهر آوردند از دریای حق به که بگیر ای شیخ سوزن با حق

اطلا صاحب کافرا می نمود
 در قیام و در تقاب مجرود
 بجان خاص طالع الغیب
 در جهان بان جاسوس
 در درون دل ز یاد چون خیال
 پیش او شوق با خود طالع
 آنگاه وقت است بر سر به
 سنجاق و ناک چو پیش تو
 آنگاه ناک کنش بود
 زمین زدن چو نور شیخ
 چشم شان را هم نور است
 مانع از تقاب بگشتند

گفت الهی سوزن خود خواستم : داده از فضلت نشان را تمام
 ماهی دیگر برآمد ناگهان : سوزن او را گرفته در دمان پد روید
 کرد و بگفتش کای امیر : ملک ل به یا چنان نلک حقیر : این
 نشان ظاهرت این هیچ نیست : باطنی جوی و نظام است
 سوی شهر از باغ شاخی آورند : باغ و بستان با کجا آنجا برند
 خاصه باغی کاین فلک یک برگ اوست : بلکه آن منزهت
 و این عالم چو پوست : بر بنیداری سوی آن باغ گام : بوی
 افزون جوی و کن دفع ز کام : تا که آن بو با ذب جانت شو
 تا که آن بو نور چشمانت شود : تا که آن بو سوی بتانت کشد
 و انخایدم تر راه رشد : این حضرات را نظر بر کشف و
 کرامات هرگز نبود و ظهور خوارق عادات بنظر صابح و آسرا

و این عالم چو پوست
 بر بنیداری سوی آن باغ گام
 بوی افزون جوی و کن دفع ز کام
 تا که آن بو با ذب جانت شو
 تا که آن بو نور چشمانت شود
 تا که آن بو سوی بتانت کشد
 و انخایدم تر راه رشد
 این حضرات را نظر بر کشف و
 کرامات هرگز نبود و ظهور خوارق عادات بنظر صابح و آسرا

بحکم الهی بوده است و از فرموده این حضرات هست که در جہا
 بت با بسیارند از آنجمله کشف و کرامات هم هست فقط نسبت
 اندکی از حال پیشوایان دین ماکه بوجه کمال اتباع ظاهری
 در باطنی مورد نخبگیم الله شده بدرجه رسیدند که از فهم عقل
 بیرون و در اندک فهم اقوال این حضرات لذتی هست که آنرا
 دل و مالک دل داند و حال کسانی که درین راه رفته اند چون
 باشد و الله دین اسلام ماحق است اللهم زدنی ایمانا
 بتصدق جیبیک صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم مناجات
 اسی کریم و مغسم و آمر زکار + از سر احسان و لطف بی شمار +
 دولت دیدار و گنج معرفت بد روزیم فرما بمحض هویت +
 اگر کسی - اوساوس شیطان و امن گیر و که اهل بهر مذہب

مذهب خودش را حق می داند پس چگونه معلوم شود که دین

حق کیست میگویم که ببینید وستانند اهل را که در آن

ادیان متنوعه نوشته اند از آن هر کدام دین را که مطبوع او

معلوم شود خود را بران قرار داد و از دین اهل اسلام

مقابله کند و اصل حالت دین از کتب حضرت اولیای کرام

علیهم السلام است که اینان معنی قرآن مجید و حدیث شریف نیکو

دانسته اند بخوبی معلوم می شود پس بمعانه آن ضروری

بفضله تعالی معلوم خواهد شد که حالا طریق وصول الی الله

تعالی در همین دین اهل اسلام است چه عقل بخوبی قبول کنی

که دین حق همانست که در پیروی ظاهر بی و باطنی آن امید

حصول محبت با خداوند تعالی باشد و اگر گویند که هر یک این

ع
مذهب خودش را حق می داند پس چگونه معلوم شود که دین حق کیست میگویم که ببینید وستانند اهل را که در آن ادیان متنوعه نوشته اند از آن هر کدام دین را که مطبوع او معلوم شود خود را بران قرار داد و از دین اهل اسلام مقابله کند و اصل حالت دین از کتب حضرت اولیای کرام علیهم السلام است که اینان معنی قرآن مجید و حدیث شریف نیکو دانسته اند بخوبی معلوم می شود پس بمعانه آن ضروری بفضله تعالی معلوم خواهد شد که حالا طریق وصول الی الله تعالی در همین دین اهل اسلام است چه عقل بخوبی قبول کنی که دین حق همانست که در پیروی ظاهر بی و باطنی آن امید حصول محبت با خداوند تعالی باشد و اگر گویند که هر یک این

است معلوم خواهد شد که حالا طریق وصول الی الله تعالی در همین دین اهل اسلام است چه عقل بخوبی قبول کنی که دین حق همانست که در پیروی ظاهر بی و باطنی آن امید حصول محبت با خداوند تعالی باشد و اگر گویند که هر یک این

دین حق همانست که در پیروی ظاهر بی و باطنی آن امید حصول محبت با خداوند تعالی باشد و اگر گویند که هر یک این

طریق برآمدن از بنیت پرستی با نهاده اند و کسان دین دیگر
از روی علوم و دانش آنها اینست که مسئله وحدت وجود
را قبول کنند و معنی این شعر را در قصان شوای قرینه
چون اصل اصل کانی بی جو یای هر چه هستی میدان که صیر آفرین
فی اجماله هم سازند مگر بوجه عدم قبول رسالت که فیض خالص
بغیر اتباع نمی توان رسید در اسفل انسا فلین بوند و برین
قول که سبب بی لیلارام کا خوش باشند و مبتدای انواع
منای شونند و ندانند که گل گل است و نارخار اگر چه از یک اصل
است در دین با اهل اسلام از کتب حضرات دین علمیم الرحمته
از روی الضاف اگر تعصب را راه ندیند معلوم می توان ساخت
که ادراک مسئله وحدت وجود مبتدای کار است بعد از آنکه

دست از روی معرفت بسیار در
که از بعد از دوست بسیار در
از شخصیت که از این طایفه است
بست و در پی نبوده است

ازین دریای وحدت قطره چشید کار با پیش است که در
 جنب آن فهم معنی وحدت وجود چون دروازه باشد بر آن
 درآمدن در ملک عظیم که در آن انواع تجلیات و ترقیات
 را اگر عمر هزار یا سال باشد و در هر ساعت هزار در هزار گونه
 ترقی کند پایان پذیر نباشد همچنین می روز پایانش میرشد
 در چنین دروسی زور پایش می پرسند و حضرات دین با که راه
 رفته و دیده اند انواع مضامین باریک را بطور حسی سلک
 تحریر کشیده اند که خود آن تحریر شاهد عادل است که ممکن نیست
 که کسی نادیده و نافرسته بیان سازد اگرچه تفصیل بسبب اختصا
 هم که ششم پس بطول انجامد لهذا آدم بر مطالبی که معنی مثال
 فریبی و اما س اندکی از بسیار اینست که عدم التفات

و عدم محبت با فرزندان و لواحقان بوجه سنگدلی باشد آنرا
 از غلبه محبت با خداوند تعالی انکار و بسبب شقاوت مضطر
 و رنجور نشود و اندک راه رضا و صبر همین است و اسراف را
 جود و بخل را انتظام داند و بزدلی و جبن را تحمل و علم و غصه را
 شجاعت شمارد و با جمله تعلقات و ابتلائی دنیا فهد که قطع
 تعلق از دنیا و مافیها بطور حضرات اولیای کرام علیهم السلام
 است که این حضرات را بیم ترن و فرزند و مال و متاع بود
 و خاطرش فافل و مطمئن از آخرت باشد مگر آنچه خاطر خود را
 از نفوس مطمئنه فهمد و خوش خوش بسیر کرده خیال کند که
 اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ط
 و آنکه خاطرش را سپیدان جنت یا بیم بخیال عدم حصول آن

پندار خود نویسد پندار و عجب دیگر باشد مگر الحمد لله رب العالمین
 که بر احکام شرعی شبهات و خدشه نیست و هرگز بفضلها تعالی
 گردانیت قسم خدشه و شبهه نمی کردم اعتراض و اعراض و اصل
 دیگر است و عصیان و توبه و استغفار دیگر و حاصل و مراد از این
 رساله همین قدر است که از دایره اسلام بیرون نرود و عقول
 بر احکام دین و اعراض از دین نه باشد که بفضل تعالی دست
 در دامن حضرت حبیب خدا صلی الله علیه آله و صحبه وسلم باشد
 و ازین رساله پارسا نمائی یا اینکه در راه مردان بیابند تقصوت
 نیست که خود و امانده ام و ما را صلاحیت انقسم گفتار نهم نیست
 که اَنَا مَرْوُونَ النَّاسِ بِالْبِرِّ وَتَسْتَوْنَ اَنْفُسَكُمْ پس ما و شما
 بجا و راه مردان بجا خلاصه اینکه هر گاه از عقل قسم دیگر که حضرت

ملائکه علیهم السلام بر حکمت و مصلح حضرت خداوند قادر مطلق
 واقف نشده است *لَتَجْعَلُنَّ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا عَرْضَ دَارِهَا* و از
 حضرت حق ارشاد شده است *إِنِّي أَخْلَعُ مَا لَا تَعْلَمُونَ*
 پس ظاهر است که این قسم عقل که اعتراض بر احکام دین و معارض
 از حکم خداوند تعالی باشد از عقل معلوم الملکوت است که سابق
 حال قیاس و عقل گذشته و عرض مصرح بالا از حضرات
 ملائکه علیهم السلام بسبب نخوت اعتراض نه بود چنانچه ملائکه
 علیهم السلام عرض ساخته اند *سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا
 عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ* فقط حالا اندکی غور و کاوش
 که هر گاه حضرات ملائکه با وجود منزلت عالی از فهم مصلح
 و اسرار این دوی معذور مانده دیگر فکر و اصرار بر ساختن از در سخن

واعتراف در آمدند ما و شما که با شایم که بر احکام مملو از اسرار
 و منافع دارین لب بچون و چسبید ما میزد عقل کشایم
 اللَّهُمَّ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَبِّبِهِ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ
 اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ فِي أُمَّتِهِ وَاسْتَعْمِلْنَا بِسُنَّتِهِ وَأَخْشِنَا
 فِي زُجْرَتِهِ وَتَحْتَ لُؤَائِهِ وَاجْعَلْنَا مِنْ رُفَقَائِهِ وَأُورِدْنَا
 حَوْضَهُ وَاسْقِنَا بِكَاسِهِ وَانْقِنَا بِجَنَّةِ اللَّهِ آمِينَ يَا رَبَّ
 الْعَالَمِينَ صَلِّ عَلَى اللَّهِ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ از درت
 که یک شفاعت در رسد به عصیت را هر طاعت در رسد
 ای شفاعت خواهی شست تیره روز به لطف کن شمع شفا
 بر فروز به هر که شمع تو به بیند شکار به جان بطوح دل دهد

پروانه وار به دیده جان رائقای تو بس هست به هر دو عالم

را صفای تو بس هست به اللهم صل وسلم وبارک علی

من اسمہ سیدنا محمد وحریرین علیکم وقومی وذنوبکم

وذنوبنا وناصرو شفیع ورفوف ورحیم وکریم ووالی

صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم برحمتک یا ارحم الراحمین

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین ط فقط

تم الكتاب بعون الملك الوهاب

نقل قطعه تاریخ طبع این رساله نجم شاقب از جناب شایه محمدی صاحب

مطبعه اسرار چون در لامع

نامش بلند است چون نجم ساطع

از طبع طبع گردیده طالع
عشره محرمی ۱۳۰۸

شد نجم شاقب در چشمه علم

آنکس که تالیف این نسخه فرمود

تاریخ طبعش گویند نجم شاقب

۱۵۰
قطعه دیگر

| | |
|--|---|
| <p>نافع فی اعلیٰ و ادنیٰ این کتاب لاجواب تا منتفع زان بمیدان تالیف گدشیخ و شایسته الله اکبر آمد اندر قالب طبع این کتاب شماره ۱۲۸۴ هجری معلوم</p> | <p>فرمود نجم الدین با تالیف با طرز حسن در طبع آن سیدین الله تعالیٰ صفت صرف کرد یعنی نوشتن مصرعی کامل پی تالیف طبع</p> |
|--|---|

رباعی

| | |
|---|---|
| <p>یاران در کار هست فکر صائب تا بمید ز اوج طبع نجم ثاقب شماره ۱۲۸۴ هجری معلوم</p> | <p>مطبوع شد این نسخه افضل و اجمیب یعنی نوشتن سال طبعش بمیدید از جناب مولوی محمد کبیر صاحب</p> |
|---|---|

| | |
|--|--|
| <p>نور زن مطبوع در اقلیم های سید شد شماره ۱۲۸۴ هجری معلوم مژده ده با اهل ایمان نجم ثاقب طبع شد شماره ۱۲۸۴ هجری معلوم</p> | <p>نجم ثاقب طبع شد چون خوبه دین ما شماره ۱۹۱۰ هجری معلوم با آن آندم گفت از ترجمه ای مدخل شماره ۱۸۴۰ هجری معلوم</p> |
|--|--|

این

| | |
|--|---|
| <p>دران حین نجم ثاقب طبع شد طبع می</p> | <p>مقر و طبع شده که درانی چشمه علمش</p> |
| <p>بقید بنیاد هم ز بران سیرت نادان</p> | <p>بجستم سال فصلی بی اشکال با جری</p> |
| <p>دلا و اشک طلوع نجم ثاقب پایت ایمان عنه افضل سلمه جری صلعم</p> | <p>بگفت از من همین مصرع پی تاریخ و تویش</p> |

سال وصال ۱۲۹۵ هجری صلعم

من و دست و امان آل رسول

صلی الله علیه و آله وسلم



صفت نامه نظایات المذخرات فی المصنفات

| صفحه | سطر | نقط | صصح | صفحه | سطر | نقط | صصح |
|------|-----|-----|-----|------|-----|-----|-----|
| ۳ | ۶ | ۶ | ۳۵ | ۳۵ | ۶ | ۶ | ۳۵ |
| ۴ | ۷ | ۷ | ۳۶ | ۳۶ | ۷ | ۷ | ۳۶ |
| ۸ | ۹ | ۱۰ | ۳۸ | ۳۸ | ۱۰ | ۱۰ | ۳۸ |
| ۱۳ | ۱۱ | ۹ | ۳۳ | ۳۳ | ۹ | ۹ | ۳۳ |
| ۲۱ | ۲ | ۲ | ۳۳ | ۳۳ | ۲ | ۲ | ۳۳ |
| ۲۵ | ۹ | ۷ | ۵۵ | ۵۵ | ۷ | ۷ | ۵۵ |
| ۲۷ | ۶ | ۱ | ۵۷ | ۵۷ | ۱ | ۱ | ۵۷ |
| ۳۰ | ۹ | ۵ | ۵۷ | ۵۷ | ۵ | ۵ | ۵۷ |
| ۳۸ | ۷ | ۱۰ | ۵۹ | ۵۹ | ۱۰ | ۱۰ | ۵۹ |
| ۳۹ | ۹ | | | | | | |
| ۴۱ | ۲ | | | | | | |
| ۴۲ | ۵ | | | | | | |
| ۴۴ | ۱۵ | | | | | | |
| ۴۴ | ۳ | | | | | | |

از اینجا صحت کتاب اصل کتاب مجتمه ثاقب از صفحه ۱ تا صفحه ۵۱ که علیها تقریبات است

| صفحه | سطر | خط | صحیح | صفحه | سطر | خط | صحیح |
|------|------------|---------|---------|------|------------|--------|--------|
| ۳ | ۲ | لقد | لقد | ۲۳ | برگاشیه ۵ | پاری | پاری |
| ۴ | ۷ | جمله | جمله | ۲۴ | برگاشیه ۶ | برزن | برزن |
| ۵ | ۶ | کند | کند | ۲۳ | برگاشیه ۱۶ | پا | پا |
| ۶ | ۱۱ | دساق | دساق | ۲۵ | برگاشیه ۱۷ | روان | روان |
| ۸ | ۲۳ | انسان | انسان | ۲۵ | ۵ | ملکم | ملکم |
| ۹ | ۹ | قوی است | قوی است | ۲۶ | ۵ | عافان | عافان |
| ۱۰ | ۱۰ | برک | برک | ۲۷ | ۹ | دیگر | دیگر |
| ۱۱ | برگاشیه ۱۲ | مارگرم | مارگرم | ۲۲ | برگاشیه ۱۱ | توبه | توبه |
| ۱۲ | برگاشیه ۱۵ | باعتل | باعتل | ۳۵ | برگاشیه ۶ | حمدا | حمدا |
| ۱۳ | ۸ | اختیار | اختیار | ۳۷ | ۶ | هتبا | هتبا |
| ۱۸ | ۵ | ربک | ربک | ۳۸ | برگاشیه ۹ | مجت | مجت |
| ۱۹ | برگاشیه ۱۳ | زرق | زرق | ۳۹ | ۹ | علوم | علوم |
| ۱۹ | برگاشیه ۶ | خفا | خفا | ۴۰ | ۲ | عمرین | عمرین |
| ایضا | ۷ | نگو | نگو | ۴۱ | ۶ | اله | اله |
| ۲۲ | ۷ | ارسیده | ارسیده | ۴۱ | ۲ | دیگران | دیگران |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح | صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|------|--------------|-------------|-------------|------|-----|--------|----------------|
| ۹۳ | ۱۰ | بیند | بیند | ۲۲ | ۷ | بختراک | البته بختراک |
| ۹۶ | ۱۰ | استرا | استرا | ۲۵ | ۴ | بر | بر |
| ۹۸ | ۱ | کنج | کنج | ۲۹ | ۱۱ | ثلث | ثلث |
| ۱۰۰ | برشاید ۱۳ | راواجب | راواجب | ۵۰ | ۸ | عجب | عجب |
| ۱۰۱ | برشاید ۱۷ | که ما | که عوما | ۵۲ | ۵ | پیش | پیش افغانی |
| ۱۰۲ | برشاید ۲۱ | بزارد | بزارد | ۵۳ | ۸ | خود | خود خود |
| ۹۹ | ۳ | مخض | مخض | ۶۲ | ۶ | نال | خال |
| ۱۰۰ | ۵ | بلان | بلان | ۷۰ | ۷ | منغن | منغن |
| ۱۰۱ | ۷ | عقل | عقل | ۷۷ | ۱۱ | نیست | نیست |
| ۱۰۳ | ۱۱ | آرد | آرد | ۷۸ | ۲ | نیست | نیست |
| ۱۰۴ | برشاید ۸ | مطالب | مطالب | ۷۷ | ۸ | نداند | ندانند و دانند |
| ۱۰۵ | برشاید ۹ | بیچ | بیچیده | ۸۱ | ۱۱ | غاب | غابت |
| ۱۰۷ | ۱۰ | باشد | فاسد | ۸۵ | ۱ | کو | کو |
| ۱۰۹ | ۵ | علیم الرحمة | علیم الرحمة | ۸۹ | ۱۱ | قد | قدشاه |
| ۱۱۳ | ۵ | ن | نمان | ۹۰ | ۳ | الفوم | الفوم |
| ۱۱۴ | ۹ | دمان | جهان | ۹۲ | ۱ | سبت | سبب |

| صفت | سطر | غلط | صحیح | صفت | سطر | غلط | صحیح |
|-----|---------------|---------|------------|-----|-----|---------|---------|
| ۱۱۹ | ۱ | تفئید | تفئید | ۱۱۳ | ۱۵ | برخاسته | حافظه |
| ۱۳۹ | برخاسته ۲۵ | اہل | ما اہل | ۱۱۴ | ۱۳ | برخاسته | مقام |
| ۱۳۰ | ۹ | کدائی | کدائی | ۱۱۵ | ۲ | برخاسته | در نقل |
| ۱۴۱ | برخاسته ۱۱ | نیہ قام | در نیہ قام | ۱۱۶ | ۳ | برخاسته | غلاف |
| ۱۴۲ | برخاسته ۳ | منون | المنون | ۱۱۷ | ۵ | برخاسته | دنا |
| ۱۱۸ | برخاسته ۳ | ہوا | وہوا | ۱۱۸ | ۱۲ | برخاسته | سر |
| ۱۱۷ | برخاسته ۱ | بت | مجت | ۱۱۹ | ۱۳ | برخاسته | مستقبل |
| ۱۱۶ | ۱۰ | می توان | می توانند | ۱۲۰ | ۹ | برخاسته | در جواب |
| ۱۱۳ | ۹ | تفہیل | تفہیل آن | ۱۲۱ | ۲۰ | برخاسته | انہا |
| ۱۲۵ | برخاسته ۲ | ذہن | در ذہن | ۱۲۲ | ۱۰ | برخاسته | لبش |
| ۱۲۶ | ۶ | عقل | عقل او | ۱۲۳ | ۱ | برخاسته | ہم |
| ۱۳۸ | ۲ | بیامزد | بنامزد | ۱۲۴ | ۴ | عقوبت | عقوبت |
| ۱۲۱ | ۵ | دارند | دارد | ۱۲۵ | ۵ | دارند | دارد |
| ۱۲۳ | برخاسته | غایت | غتاب | ۱۲۶ | ۳ | برخاسته | منت |
| ۱۲۴ | ۳ | منت | سنت | ۱۲۷ | ۴ | برخاسته | بزم |

